

چهل داستان و چهل حدیث از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
مؤلف : عبدالله صالحی

چهل داستان و چهل حدیث از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

مؤلف : عبدالله صالحی

- پیش گفتار
- خلاصه حالات آخرین پیامبر و اشرف مخلوقات
- مدح و منقبت پیامبر صلی الله علیه و آله
- دگرگونی کواکب با ظهور نور هدایت
- طبابت کودکی درد آشنا، برای پیری کهن سال
- با ۱۲ درهم ۳ کار مهم
- همه چیز، حتی انتخاب همسر برای مصلحت دین
- جبرئیل و نقش انگشتر
- چگونگی دومین شوهر
- مرگ ابراهیم و برداشتن سه سنت
- تعلیم وضوء و نماز در ۳۳ سالگی
- نجات جوان با رضایت مادر
- دو کار بسیار مهم؟!
- دو بر خورد متفاوت ،نسبت به يك خواهر و برادر
- دنیا در نظر مردان خدا
- گزارشی از حوادث گیتی
- بیچاره شدن فرزندی ثروتمند
- ارزش مرض برای مؤمن
- دو خاطره آموزنده مهم
- جوان گمراه ، سعادتمند شد!
- عشق به خدا، یا رسول
- کشف اسرار با مرکب آسمانی!
- نخی از پیراهن ، برای شفاء
- پیمان آهو و اسلام آوردن منافق
- شفاعت کودک در قیامت
- گریه پدر و شادی قلب
- نماز بر جنازه منافق
- دیدار از مریض بهشتی
- روش همزیستی با دوستان

- چگونگی بیعت زنان با پیامبر خدا
- ورود به مدینه و خرمای سلمان
- رسیدگی به فقراء و نصیحت دلسوزانه
- شجره طوبی و دوستان
- طعامی مختصر و جمعیتی انبوه از کارگران
- توبه نبیره شیطان و ارتباط با انبیاء
- صدقه و افعی همراه یهودی
- مسابقه و کشتی با چوپان
- هیزم ها و مقدار گناهان
- عبادت همراه با ولایت
- خیانت يك زن
- قبول وصایای رسول خدا
- چگونگی وفات پیامبر صلی الله علیه و آله
- کمک دهنده های نورانی
- رثاء در رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم
- پنج درس آموزنده و ارزنده
- چهل حدیث منتخب

پیش گفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

نکاتی در شناخت اجمالی حق و باطل:

شکر و سپاس بی منتها، خداوند متعال را که ما را از امت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هدایت نمود.
و بهترین تحیت و درود بر پیامبر عالیقدر اسلام و اهل بیت گرامیش - صلوات الله علیهم اجمعین - باد.
و لعن و نفرین فراوان بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت ، که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

سپس توجه شما خواننده گرامی را به نکاتی چند جلب می نمایم:
از همان دورانی که خداوند متعال اولین فرد انسان یعنی حضرت آدم ، ابوالبشر علیه السلام را آفرید، تمام نیازمندی های درونی و برونی او را تأمین نمود، از همان زمان دو نوع حجت ظاهری و باطنی برای هدایت و سعادت بشر مهیا گرداند.
اما حجت ظاهری یعنی انبیاء و اوصیاء و... علیهم السلام به عنوان حجت و خلیفه الهی در

مقابل جبهه باطل یعنی شیطان مغرور و متکبر قرار گرفته است.

اما حجت باطنی یعنی عقل ، که این نیروی هدایت گر درون مرزی و باطنی ، انسان را در مقابل هواهای نفسانی و شهوانی مساعدت می نماید.

از همان دوران ابتداء زندگی ، جنگ و گریز بین این دو جبهه حق و باطل آغاز گشت و هر کدام تلاش داشته و دارد تا صاحب خود را به سمت سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی (در دنیا و آخرت) سوق دهد.

و در هیچ زمانی بین این دو گروه سازش نبوده و نخواهد بود، زیرا بین حق و باطل سازش و صلح معنا ندارد، مگر به جهت سیاست و تقیه که آن هم مشروط به شرایطی می باشد. تشخیص حق و باطل بر بسیاری از افراد، مشکل و چه بسا غیر ممکن می باشد، چون هر کس در هر موقعیتی که باشد، با شعارهای پوچ و ظاهری فریبنده مدعی حقانیت خود خواهد بود و دیگری را بر خلاف و باطل می شناسد.

ولی آنچه مسلم و مورد قبول همگان است ، این مطلب است که حق یکی ، در يك جهت و در پیروی از يك فرد معین ثابت و پایدار خواهد بود، بر خلاف باطل که ممکن است به شکل های گوناگون و در جهت های مختلف پدیدار گردد.

و اهل آن هر روز خود را به شکلی بیاریند و با چهره ای جدید جلوه گری کنند.

به همین جهت ، باطل همیشه متزلزل و ناپایدار است ، اما حق و حقیقت ثابت و مستحکم و پا برجا باقی خواهد ماند، هر چند تحت فشارها و مشکلات عدیده ای قرار گیرد.

در بین تمامی مذاهب و ادیان ، تنها آن دین و آئینی بر حق و سعادت بخش است که از جانب آفریدگار و حکیم علی الاطلاق باشد، چون تنها او آشنا به تمام نیازمندی ها و جریانات بشر در جهات مختلف مادی و معنوی می باشد، که برای هدایت و سعادت جامعه ، نسبت به هر زمان و هر مکان ، رهبری شایسته انتخاب و معرفی نموده است.

و با طلوع دین مبین اسلام به رهبری اشرف مخلوقات و افضل پیامبران ، حضرت محمد صلی الله علیه و آله ، تمام ادیان و مذاهب ، منسوخ و باطل گردید و تنها دین اسلام جامع ، کامل و قابل اجراء در هر عصر و زمان برای تمام جوامع بشری قرار گرفت.

و از آنجائی که شیاطین در هر زمان به شکلی در جامعه ظاهر گشته و با ایجاد تفرقه و حزب گرایی تلاش برای مخدوش کردن چهره واقعی حق داشته و دارند، تا جائی که پس از شهادت و رحلت حضرت رسول ، امت اسلامی را به چندین گروه متفرق ساختند که به طور مسلم تمامی آن ها بر حق و واقعیت نیستند، بلکه در این میان تنها يك فرقه بر حق و مابقی ، همه باطل خواهند بود.

همان طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در يك پیشگوئی مهم فرمود:

«سَتَفَرِّقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقِي هَالِكُونَ.»⁽¹⁾ یعنی به همین زودی

امّت من به هفتاد و سه گروه ، متفرّق و پراکنده می شوند که تنها يك گروه از ایشان بر حقّ و اهل نجات خواهند بود و ما بقی همه باطل و اهل هلاکت و عذاب می باشند.

و نیز در حدیثی دیگر فرمود:

«عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَادَارَ»⁽²⁾ . یعنی : امام علیّ علیه السلام در همه حالات همراه حقّ می باشد و نیز حقّ و حَقّانیت در همه امور و حرکات با آن حضرت خواهد بود و حضرت ملائک و محور و مدار حقّ و حقیقت است.

و در جائی دیگر چنین فرمود:

«عَلَيْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرِقَا»⁽³⁾ . یعنی امام علیّ علیه السلام همیشه همراه قرآن می باشد و قرآن نیز در همه احوال با آن حضرت و مؤیّد وی است و این دو از یکدیگر جدائی نپذیرند.

و امام باقر علیه السلام ضمن يك حدیث قدسی طولانی فرمود:

«...وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعُلُوُّ شَأْنِي ، لَوْلَاكَ وَلَوْ لَا عَلِيٌّ وَعَتَرَتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ ، مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَلَا الْمَكَانَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ»⁽⁴⁾ . که خداوند، به عزّت و جلال خود قسم یاد نمود: که ای محمّد! چنانچه تو و علیّ بن ابی طالب و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که همگی هدایت گر و هدایت یافته هستید نمی بودید، هرگز بهشت و دوزخ و دیگر موجودات را به عرصه وجود در نمی آوردم. و در راستای تبعیّت از فرامین الهی این ستارگان فروزان ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»⁽⁵⁾ . یعنی همانا من دو چیز مهمّ و ارزشمند، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت و اهل بیت خود را در میان شما به عنوان امانت می گذارم و آن دو از یکدیگر جدائی نپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و در رابطه با این حدیث شریف ، امام جعفر صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل می فرماید که از امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام پیرامون فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»⁽⁶⁾ ...سؤال شد؟

در پاسخ فرمود: مقصود، من و حسن و حسین و ۹ پیشوا و راهنمای دیگر که همگی از نسل حسین می باشند هستیم و دوازدهمین آن ها مهدی موعود علیه السلام خواهد بود.

و در پایان افزود: ما اهل بیت در همه حالات همراه قرآن و نیز قرآن همراه با ما خواهد بود و هرگز از یکدیگر جدائی نپذیریم ، تا در روز قیامت بر لب حوض کوثر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور یابیم.

و نیز امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: همانا ما اهل بیت رسالت ، یکی از آن دو امانت

پیامبر خدا هستیم ، پیروی از ما همان تبعیت و پیروی از فرامین قرآن و دستورات الهی خواهد بود⁽⁶⁾.

و در این زمینه احادیث شریفه قدسیّه و روایات معتبره بسیاری از طریق شیعه و سنی وارد شده است ، که همگی دلالت دارند بر این که حق و حقیقت در همه جریانات و حالات ، تنها با امیر المؤمنین امام علی و یازده فرزند گرامیش علیهم السلام می باشد و ایشان اوصیاء و جانشینان بلافصل نبوت خواهند بود و نیز مدار و ملاک تشخیص حق از باطل قرار گرفته اند. در نهایت ، به این نتیجه می رسیم که تنها پیروان و شیعیان مخلص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند که اهل سعادت و نجات در دنیا و آخرت خواهند بود ، البته به شرط آن که در جمیع مسائل و امور مختلف ، در حدّ توان ، تابع قولی و عملی ایشان باشند، ان شاء الله.

به امید آن که خداوند متعال ، ما را از پیروان راستین آن بزرگواران محسوب نماید و توفیق انجام وظیفه و بهره گیری لازم از چشمه های زلال معرفت و انواع جواهرات گرانمایه از این دریای فیاض را به ما عطا گرداند.

با توجه به علاقه افراد جامعه اسلامی خصوصاً قشر جوان به فرهنگ و آئین مبین اسلام و نیاز همگان به بهره گیری از دریای بی کران معارف و علوم حیات بخش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ، تصمیم گرفتم تا مجموعه ای به عنوان ویژگی های شخصی و خانوادگی و حالات گوناگون هر يك از اختران تابناك و فروزندگان آسمان نبوت و ولایت در غالب چهل داستان و حکایت برگزیده به همراه پنج درس ارزنده به ضمیمه چهل گوهر و حدیث گرانبهای منتخب اعتقادی ، تربیتی ، اخلاقی ، اقتصادی ، سیاسی و ...

از منابع متعدّد⁽⁷⁾ گلچین و تاءلیف نموده تا در اختیار مشتاقان هدایت و تشنه گان چشمه زلال سعادت قرار گیرد.

ضمناً از هر گونه تحلیل و توضیح خودداری شده و هر گونه برداشت و استفاده علمی و عملی به عهده خواننده محترم واگذار می گردد.

به امید آن که انشاء الله مورد استفاده و افاده عموم خانواده ها و افراد جامعه قرار گیرد. جعله الله ذخراً لی ، ولوالدی ، و لمن له علی حق ، لیوم لا ینفع مال و لا بنون»

در خاتمه از درگاه احدیت توفیق برای درك و فهم مضامین کلامش و کلام اهل بیت رسالت علیهم السلام را - با دوری جستن از تمایلات و هواهای نفسانی و شیاطین انسی و جنی - آرزومندم ، تا به توان با الگو قرار دادن زندگی و سخنان پیشوایان راستین بشریت - که خلقت جهان هستی به واسطه آن هاست - دنیا و آخرت خود را در همه جوانب بیمه گردانیم.

با تشکر مؤلف

خلاصه حالات آخرین پیامبر و اشرف مخلوقات

آن حضرت پیش از طلوع سپیده صبح ، روز جمعه یا روز دوشنبه ، هفدهم یا دوازدهم ماه ربیع الاول ، عام الفیل ۵۵ روز پس از هلاکت اصحاب فیل در شهر مکه شعب ابی طالب ختنه شده و پاکیزه و خندان به دنیا آمد و جهانی تاریک را به نور مبارک خود روشن نمود. هنگامی که رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله از شکم مادر تولّد یافت ، دست چپ خود را بر زمین گذارد و دست راست به سمت آسمان بلند نمود و چون کلمه توحید را بر زبان جاری نمود، نوری از دهان مبارکش ظاهر گردید که تمامی مکه را روشنائی بخشید. نام : محمد ، احمد ، محمود و ... صَلَّی اللّٰه علیه و آله.

کنیه : ابوالقاسم ، ابوابراهیم ، ابوطاهر ، ابوالطیب ، ابوالمساکین ، ابوالدّرّین ، ابوالریحانّین ، ابوالسبّّین و ...

لقب : خاتم ، رسول اللّٰه ، رسول الرّحمة ، رسول الرّاحة ، نبیُّ الرّحمة ، نبیُّ التّوبه ، سراج المنیر ، مبشّر ، منذر ، امین ، وفیّ ، مزمل ، مدّثر ، عالم ، ماحی ، حاشر ، شاهد و ... در تورات : مادامد ، در انجیل : فارقلیط ملّقب شده است.

پدر آن حضرت عبداللّٰه فرزند عبدالمطلّب و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بوده است. حضرت رسول صلوات اللّٰه علیه با سی واسطه به حضرت آدم می رسد و ۹۹۰۰ سال و چهار ماه و ده روز بعد از وفات حضرت آدم علیه السلام متولّد گردید (8).

نقش انگشتر: آن حضرت دارای دو انگشتر بود، نقش یکی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و دیگری «صَدَقَ اللَّهُ» بود که هر دو را به دست راست خود قرار می داد.

دو ماه بعد از آن که نطفه آن حضرت در رحم مادر قرار گرفت ، پدرش عبداللّٰه وفات یافت و دوران شیرخوارگی را توسّط حلیمه سعدیه سپری نمود.

در سنّین چهار یا شش سالگی ، مادرش آمنه و در هشت سالگی ، جدّش عبدالمطلّب وفات کردند.

همچنین نه سال و هشت ماه بعد از نبوّتش که دو سال پس از خروج از شعب ابی طالب باشد، عمویش ابوطالب وفات یافت و سه روز بعد از آن ، خدیجه آن بانوی باوفا، در سن ۶۵ سالگی در گذشت.

در سنّین سیزده سالگی به همراه عمویش عمران ابوطالب به شهر شام مسافرت نمود و نزد قبائل و قوافل مورد اعتماد و اطمینان قرار گرفت ، به طوری که لقب امین بر او نهاده شد. در سنّین ۲۵ سالگی از طرف خدیجه برای تجارت به شام مسافرت نمود و چند ماه پس از بازگشت از سفر، با وی ازدواج کرد.

در چهل سالگی ۲۷ رجب به رسالت و نبوّت مبعوث گردید و هنگامی که دعوتش آشکار گردید مورد اذیت و آزار مشرکان ومخالفان قرار گرفت تا جائی که گفته اند:

پس از گذشت پنج سال از بعثت در محاصره شدید دشمنان قرار گرفت و به ناچار در محلّی به

نام شعیب ابی طالب به همراه دیگر یارانش پناهنده شد و مدّت سه سال با تحمل سختی های فراوان اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و ... به سر برد.

و چون اذیت و آزار دشمنان ، بعد از وفات ابوطالب و خدیجه شدّت گرفت ؛ روز پنجشنبه ، اوّل ربیع الاول یعنی سیزده سال پس از بعثت در سنین ۵۳ سالگی ، آن حضرت به اصحاب و همراه یارانش از مکه به مدینه مهاجرت نمود و دوازدهم همان ماه ، هنگام زوال خورشید وارد مدینه گردید و مدّت ده سال در آن شهر اقامت نمود.

آن حضرت حدود يك سال قبل از هجرت از مکه به مدینه ، در بیداری با جسم و روح به معراج رفت و چون پاسی از شب گذشت پس از عروج از مسجد الحرام در مسجداً قصی فرود آمد.

و طبق فرمایش امام صادق صلوات الله علیه : پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یکصد و بیست مرتبه به معراج رفت و در هر مرتبه خداوند بیش از دیگر فرایض و واجبات ، توصیه به ولایت امام علی و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام می نمود.⁽⁹⁾

در نیمه ماه رجب ، سال دوّم هجرت ، در بین نماز عصر، قبله مسلمانان از بیت المقدّس به سمت کعبه متحوّل شد.⁽¹⁰⁾

در مدّت عمر پر برکت آن حضرت ، بیش از چهار هزار و چهارصد معجزه توسط حضرتش واقع گردید.⁽¹¹⁾

و آنچه معجزه توسط دیگر پیامبران الهی انجام گرفته بود، به وسیله پیامبر گرامی اسلام انجام شد که مهمّترین آن ها قرآن بود به طوری که تمامی انسان ها از مقابله با آن عاجز و ناتوان بوده و هستند.

روز هیجدهم ذی الحجة ، سال نهم هجری⁽¹²⁾ پس از بازگشت از حجة الوداع ، آن حضرت در محلی به نام غدیر خم ، از طرف خداوند متعال امام علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان خلیفه خود و امام مسلمین در جمع کلبه حجاج معرّقی و منصوب نمود، که اکثر مفسّرين و تاریخ نویسان اهل سنت نیز به آن تصریح کرده اند.

حضرت رسول صلوات الله علیه ، چهل و هفت سَرّیه برای جنگ با مخالفان اعزام نمود که خود حضرت در بیست و شش جنگ ، مشارکت و فرماندهی داشت و در ۹ جنگ مقاتله و جهاد نمود.

و در نهایت بعد از جنگ خیبر، توسط زنی یهودی به نام زینب دختر حارث برادر مرحب به وسیله زهری که در آبگوشت کله و پاچه ریخته بود، حضرت با تناول آن غذا مسموم شد و مدّتی پس از آن به شهادت رسید.⁽¹³⁾

در تاریخ وفات حضرت اختلاف است ؛ ولی مشهور آن است که در ۲۸ ماه صفر، سال دهم هجرت⁽¹⁴⁾ در اثر زهر مسموم و در سنین ۶۳ سالگی شهید گشت.

قبر آن حضرت توسط ابو عبیده جرّاح و زید بن سُہیل ، حفر و آماده شد، و جسد مطہرش توسط امام علیّ علیہ السلام با کمک عبّاس بن عبدالمطلب و فضل بن عبّاس و اسامه ، تجهیز و در خانه شخصی خودش دفن گردید.

دربان حضرت را امام علیّ بن اعبی طالب علیہ السلام و انس بن مالک و ابو رافع نام برده اند.

در تعداد زوجات حضرت اختلاف است ؛ لیکن مشهور آن است که حضرت از سنین ۲۵ سالگی به بعد، شانزده همسر جهت مصالح اسلام و مسلمین انتخاب نمود، که طبق مشهور⁽¹⁵⁾ تمامی آن ها به جز عایشه بیوه بوده اند؛ و در موقع شهادت ۹ همسر برایش باقی مانده بود، بنابر مشهور از خدیجه هفت فرزند به نام های : قاسم ، زینب ، امّ کلثوم ، رقیّہ قبل از بعثت و طاهر، عبداللّٰہ و فاطمہ بعد از بعثت برای حضرت رسول به دنیا آمد؛ و از دیگر همسرش ماریہ تنها یک فرزند به نام ابراهیم بعد از بعثت به دنیا آمد.

و در موقع شهادت تنها فرزندی که برایش به یادگار باقی مانده بود، حضرت فاطمہ زہراء سلام اللّٰہ علیہا می باشد.

نماز آن حضرت : دو رکعت است ، در هر رکعت پس از حمد، همچنین در رکوع و پس از رکوع و در هر سجده و بین دو سجده و بعد از سجده دوم پانزده مرتبہ سورہ قدر قرائت می گردد، کہ جمعاً ۲۱۰ مرتبہ در هر رکعت باید خوانده شود⁽¹⁶⁾.

بعد از سلام نماز تسبیح حضرت زہراء سلام اللّٰہ علیہا خوانده شود و حوائج مشروعہ خود را از خداوند متعال درخواست نماید.

مدح و منقبت پیامبر صلی اللّٰہ علیہ و آلہ

مژده یاران کہ نوبہار آمد

گل و سرو و سمن بہ بار آمد

ابر رحمت در این خجستہ بہار

گوہر افشان بہ کوهسار آمد

وہ چہ عیدی کہ در طلیعہ او

عید قرآن و دین نمایان است

عید میلاد جعفر صادق

آن کہ چون آفتاب تابان است

خاتم الانبیاء کہ خاک درش

سرمہ چشم اہل عرفان است

این دو میلاد مقتدرن با ہم

مورد بحث نکته سنجان است
دین و مذهب از این دو یافت رواج
در دو قالب نهفته يك جان است
زین دو عید بزرگ ایمانی
تاج فخری به فرق قرآن است (17)

ای خواجه عالم همه عالم به فدایت
چون کرده خدا، خلقت عالم ز برایت
ذات تو بود علّت و عالم همه معلول
در حقّ تو لولاك از آن گفته خدایت
شد ختم رسالت به تو این جامه زیبا
خیاط ازل دوخته بر قدّ رسایت
در روز جزا جمله رسولان مکرم
از آدم و عیسی همه در تحت لوایت
هنگام سخا چون به عطا دست گشائی
صد حاتم طائی شده درویش و گدایت
مردم همه مشتاق به فردوس برینند
فردوس برین تا شده مشتاق لقایت
راضی به رضا گشتی و صابر به مصائب
تا صبر و رضا مات شد از صبر و رضایت (18)

دگرگونی کواکب با ظهور نور هدایت
مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند:
چون عبدالله فرزند عبدالمطلب به حدّ بلوغ رسید، پدرش یکی از زنان شریف به نام آمنه بنت
وهب را برای همسری او انتخاب کرد.
آمنه گوید: چون مدّتی از ازدواج من با عبدالله سپری شد و نطفه فرزندم منعقد گردید، هر
مقداری که از دوران حمل می گذشت ، نه تنها هیچگونه احساس سنگینی و ناراحتی نمی کردم
؛ بلکه شادابی و راحتی غیر قابل وصفی را در خود احساس می کردم.
تا آن که شبی در خواب ، شخصی را دیدم که به من گفت : ای آمنه ! تو به بهترین خلق

خداوند، آبیستن گشته ای.

وقتی زمان وضع حمل و زایمان فرا رسید، بدون هیچگونه ناراحتی و دردی، نوزادم به دنیا آمد.

هنگامی که آن عزیز وارد این دنیا شد زانوها و دست های خود را بر زمین نهاد و سر به سوی آسمان بلند نمود، در همین حال صدائی را شنیدم که گفت: بهترین و شریف ترین انسان ها به دنیا آمد، او در پناه خدای بی همتا است، و از شرّ هر ظالم و حسودی در امان خواهد بود.

در همان لحظه، نوری از من جدا گردید و بین زمین و آسمان را روشن نمود و حالت عجیبی در آسمان و ستاره ها به وجود آمد، به طوری که می دیدم ستاره ها همانند تیر، از سوئی به سوی دیگر پرتاب می شدند.

هنگامی که قریش، چنین حالتی را مشاهده کردند، همه در حیرت فرو رفته و می گفتند: قیامت بر پا شده است؛ پس همگی نزد یکی از ستاره شناسان معروف به نام ولید بن مغیره رفتند، تا از جریان آگاه گردند.

او گفت: دقت کنید، اگر ستاره ها با این وضع نابود می شوند؛ پس قیامت بر پا خواهد شد و گر نه حادثه ای عجیب رخ داده است که در طبیعت تصرف و دخالت دارد.

سپس پیش یکی دیگر از ستاره شناسان یهودی به نام یوسف رفتند و او چون شاهد دگرگونی ستاره ها بود، گفت: در این شب پیغمبری به دنیا آمده است که کتاب های آسمانی بشارت ورودش را داده اند؛ و او آخرین پیامبر الهی خواهد بود؛ و این دگرگونی موجود در آسمان که ستاره ها همانند تیر، از سوئی به سوی دیگر پرتاب می شوند و از رفتن شیاطین به آسمان ها جلوگیری می کنند.

پس چون صبح شد، بزرگان قریش در محلّ اجتماع، گرد هم جمع شدند و خبر ولادت نوزاد عبدالله فرزند مطّلب را مطرح کردند و به همراه ستاره شناس یهودی یعنی یوسف به طرف منزل آمنه حرکت کردند تا نوزاد عزیز را مشاهده کنند.

همین که به منزل آمنه رسیدند، قنذاقه نوزاد روشنائی بخش را آوردند، یوسف نگاهی به چشم و موهای آن نوزاد یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله کرد و یقه پیراهن حضرت را گشود و بر شانه اش خال سیاهی با چند مو دید.

با دیدن این علامت ها، یوسف از جای خود بلند شد، قریش همگی تعجب کردند و مشغول خنده و مسخره کردن یوسف شدند.

او از جای برخاست و گفت: این نوزاد، پیامبر خداست که با شمشیر عدالت گستر خویش قیام می کند و با تمام شرک و بت پرستی می ستیزد، و با آمدن این شخص، نبوت از قوم بنی اسرائیل قطع خواهد گردید.

پس قریش با شنیدن این خبر همه پراکنده شدند. (19)

فاطمه بنت اسد مادر امام علیّ علیه السلام می گوید: چون که نشانه های مرگ در عبدالمطلب آشکار گشت ، خطاب به فرزندان خود گفت : چه کسی سرپرستی و مسئولیت حمایت از محمد را می پذیرد؟

گفتند: او عبدالمطلب از همه ما هوشیارتر است ، بگو او هر کس را که می خواهد، خود انتخاب نماید.

عبدالمطلب گفت : ای محمد! جدّ تو ، آماده مسافرت به قیامت است ، کدام يك از عموهایت را مایل هستی که متکفل کارهایت شود؟

پس از آن ، حضرت نگاهی به یکایک افراد نمود و توجه خاصی به ابوطالب کرد. به همین جهت عبدالمطلب ، ابوطالب را متکفل کارهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، قرار داد.

فاطمه گوید: چون عبدالمطلب وفات یافت و ابوطالب محمد صلی الله علیه و آله ، را به منزل آورد، من خدمتگذار او شدم و او مرا به عنوان مادر صدامی کرد.

در خانه ما درخت خرمائی بود که چون خرماهای آن می رسید، چهل بچه از هم سنی های محمد صلی الله علیه و آله ، می آمدند و خرماهایی که روی زمین می ریخت جمع می کردند و می خوردند و هر يك از دست دیگری یا از جلوی او خرمایش را می ربود؛ ولی من حتّی يك بار هم ندیدم که آن حضرت از بچه ها خرمائی را بگیرد، یا از جلویشان بردارد و هیچ وقت به حقّ دیگران تجاوز نمی کرد.

و من هر روز مشتی خرما برایش جمع می کردم ، همچنین کنیزی داشتم که او هم برایش خرما جمع می کرد، تا آن که روزی حضرت خوابیده بود و ما فراموش کردیم که برایش خرما برداریم و تمامی خرماها را بچه ها جمع کرده بودند.

پس هنگامی که حضرت از خواب بیدار شد و خرمائی روی زمین نیافت ؛ خطاب به درخت خرما کرد و فرمود: ای درخت ! من گرسنه ام.

فاطمه می گوید: دیدم که درخت خم شد به طوری که خوشه های آن جلوی حضرت قرار گرفت و تا مقداری که میل داشت خورد و سپس درخت خرما به حالت اول خود بازگشت. (20)

طبابت کودکی درد آشنا، برای پیری کهن سال

بعد از آن که عبدالمطلب جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ونگه داری آن حضرت به عمویش ابوطالب واگذار گردید.

پس از چند روزی ، حضرت به چشم درد مبتلا شد و پزشکان از درمان آن ناتوان گشتند، ناراحتی تمام وجود عمویش را فرا گرفته بود، عده ای پیشنهاد دادند تا حضرت را نزد راهب نصرانی به نام حبیب برده تا با دعای او درد چشم حضرت بر طرف گردد.

ابوطالب پیشنهاد آن ها را برای برادرزاده اش حضرت رسول صلی الله علیه و آله بازگو کرد. حضرت اظهار نمود: از طرف من مانعی نیست ، آنچه مصلحت می دانی عمل کن. به همین جهت ابوطالب ، حضرت را طبق تشریفات خاصی سوار بر شتر نمود و با هم به سمت جایگاه راهب نصرانی حرکت کردند.

موقعی که نزدیک صومعه راهب رسیدند، اجازه ورود خواستند و حبیب راهب به ایشان اجازه داد، وقتی وارد شدند تا لحظاتی هیچ گونه صحبت و سخنی مطرح نگردید. سپس ابوطالب شروع به سخن نمود و اظهار داشت : برادرزاده ام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مدتی است که به چشم درد مبتلا گردیده و پزشکان از درمان آن عاجز مانده اند؛ لذا نزد شما آمده ایم تا به درگاه خداوند دعا کنی و چشمان او سالم گردد. حبیب راهب پس از شنیدن سخنان ابوطالب ، به حضرت رسول خطاب کرد و گفت : بلند شو و نزدیک بیا.

حضرت با این که در سنین کودکی بود، خطاب به راهب کرد و فرمود: تو از جای خود حرکت کن و نزد من بیا.

ابوطالب حضرت را مخاطب قرار داد و عرضه داشت : از این سخن و برخورد تعجب می کنم زیرا که شما مریض هستی.

حضرت رسول در جواب فرمود: خیر، چنین نیست ، بلکه حبیب راهب مریض است و باید او نزد من آید.

حبیب با شنیدن چنین سخنی از آن خردسال در غضب شد و گفت : ای پسر! ناراحتی و مریضی من در چیست ؟

حضرت فرمود: پوست بدن تو مبتلا به مرض پیسی می باشد و سی سال است که مرتب برای شفا و بهبودی آن به درگاه خدا دعا می کنی ولیکن اثری نبخشیده است.

حبیب با حالت تعجب گفت : این موضوع را کسی غیر از من و غیر از خدا نمی دانسته است ، در این سنین کودکی چگونه از آن آگاه شده ای ؟!

حضرت در پاسخ به او، فرمود: در خواب دیده ام ؛ حبیب با حالت تواضع گفت : پس بر من بزرگواری نما و برایم دعا کن تا خدا مرا شفا و عافیت دهد.

بعد از آن ، حضرت پارچه ای را که روی پیشانی و چشم های خود بسته بود، باز کرد و

نوری عظیم از چهره مبارکش ظاهر گشت که تمامی فضا را روشنائی بخشید؛ و عده ای از مردم که در آن مجلس حضور داشتند متوجه تمام صحبت ها و جریانات شدند.

حضرت فرمود: ای حبیب ! پیراهنت را بالا بزن تا افراد حاضر بدنت را نگاه کنند و آنچه را گفتم تصدیق نمایند.

هنگامی که حبیب پیراهن خود را بالا زد، حاضران ناراحتی پوستی او را دیدند که به اندازه

يك درهم مرض پیسی و کنار آن مقدار مختصری سیاهی روی پوست بدنش وجود دارد. در این لحظه حضرت دست به دعا برداشت و چون دعایش پایان یافت ، دست مبارك خود را بر بدن حبیب کشید و با اذن خداوند، شفا یافت ؛ سپس عمومی خود را مخاطب قرار داد و فرمود: اگر تاکنون می خواستم خدا مرا شفا دهد، دعا می کردم و شفا می یافتم و اینجا نمی آمدم ؛ ولی اکنون دعا می کنم و شفای چشم خود را از خدای متعال مسئلت می نمایم ؛ و چون دست به دعا بلند نمود و دعا کرد، بلافاصله ناراحتی چشم او برطرف شد و اثری از آن باقی نماند. (21)

با ۱۲ درهم ۳ کار مهم

مردی حضور رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، آمد و چون متوجه شد که پیراهن حضرت کهنه و پاره می باشد، مبلغ دوازده درهم به آن حضرت داد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، به علی علیه السلام فرمود: این درهم ها را بگیر و پیراهنی مناسب برای من خریداری نما. علی علیه السلام می فرماید: پول ها را گرفتم و روانه بازار شدم و پیراهنی به دوازده درهم خریده و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. حضرت نگاهی به آن پیراهن انداخت و اظهار داشت : اگر این پیراهن را عوض کنی و فروشنده پس بگیرد، بهتر است. به همین جهت نزد فروشنده برگشتم و گفتم : رسول الله این پیراهن را دوست نداشت ، اگر ممکن است آن را پس بگیر، فروشنده هم پیراهن را تحویل گرفت و پول ها را برگرداند و چون پول ها را خدمت آن حضرت آوردم ، با یکدیگر روانه بازار شدیم تا پیراهنی مطابق میل خود خریداری نماید. در مسیر راه کنیزکی را دیدیم که کناری نشسته و گریه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علت گریه او را جویا شد؟ کنیز گفت : خانواده ام چهار درهم به من داد که برای ایشان چیزی خریداری کنم ؛ ولیکن آن ها را گم کرده ام و جرات برگشتن به منزل راندارم. در این هنگام حضرت چهار درهم به کنیز داد و فرمود: به خانه ات برگرد. سپس به بازار رفتیم و حضرت پیراهنی را به چهار درهم خرید و چون آن را پوشید خدا را شکر نمود. وقتی به سمت منزل مراجعت کردیم ، در بین راه مرد برهنه ای را دیدیم که می گفت : هر کس مرا بپوشاند، خداوند او را از لباس های بهشتی بپوشاند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ، پیراهن خریداری شده را از بدن خود در آورد و به آن مرد برهنه پوشانید، سپس به بازار برگشتیم و حضرت پیراهنی دیگر به همان مبلغ خریداری کرد و

پوشید و شکر خدا را نمود، و چون به طرف منزل مراجعت کردیم ، هنوز آن کنیزك در جای خود نشسته بود.

حضرت رسول به او فرمود: چرا به منزلت نرفته ای ؟

کنیز پاسخ داد: می ترسم مرا كتك بزنند، حضرت فرمود: همراه من بیا تا به منزلتان برویم. پس حرکت کردیم و چون به منزل رسیدیم ، پیغمبر خدا صَلَّى الله عليه و آله جلوی درب منزل ایستاد و اظهار داشت: «: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ الدَّارِ»؛ کسی جواب نداد، حضرت دومرتبه سلام کرد و باز جوابی نشنید.

و چون مرتبه سوم سلام بر اهل منزل داد، از درون منزل جواب آمد: «: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ الله وَ رَحْمَةُ الله وَ بَرَكَاتُهُ»؛ رسول خدا فرمود: چرا در مرحله اول و دوم جواب سلام مرا ندادید؟

در پاسخ اظهار داشتند: چون سلام شما را شنیدیم ، دوست داشتیم که صدای شما را بیشتر بشنویم.

پس از آن پیامبر خدا اظهار داشت : این کنیز شما در آمدن به منزل قدری تاخیر داشته است ، از شما می خواهم او را شکنجه نکنید.

اهل منزل گفتند: ای رسول خدا! به جهت قدوم مبارك شما او را آزاد کردیم.

امام علیّ علیه السلام افزود: چون رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله ، چنین دید فرمود :شکر خدا را که چه برکتی در این دوازده درهم قرار داد که دو برهنه پوشیده گشتند و يك بنده آزاد شد. (22)

همه چیز، حتّی انتخاب همسر برای مصلحت دین

باید توجه داشت که تمامی پیامبران الهی خصوصاً پیامبر اسلام و ائمّه اطهار علیهم السلام تمام آنچه انجام می دادند، بر مبنای مصلحت احکام الهی و عامّه مردم بوده است و نیز آنان منافع و لذاذ شخصی را فدای دین و اجتماع می کرده اند.

از آن جمله : انتخاب همسر در تشکیلات زندگی ایشان بوده است که تنها مصلحت ، چگونگی گسترش دین و پذیرش و هدایت مردم ، مورد نظر قرار می گرفته است.

در همین راستا، پیامبر عالیقدر اسلام حضرت محمد صَلَّى الله عليه و آله ، نیز دوران عنفوان جوانی خود را به پاك ترین و عقیف ترین روش ، سپری نمود و در سنین ۲۵ سالگی با خدیجه ، آن بانوی مخدّره ازدواج نمود و به دنبال آن پس از مبعوث شدن به مقام والای نبوّت و رسالت ، جهت مصالح دین مبین اسلام ، همسران دیگری را نیز انتخاب نمود که همه آن ها جز عایشه بیوه بوده اند. (23)

به هر حال در این که آن حضرت چند همسر جهت مصلحت اسلام و مسلمین برگزید، بین مورّخین و محدّثین اختلاف است ؛ که به مشهور آن اشاره می کنیم:

1 خدیجه دختر خُوَیَلِد.

2 صفیه دختر حیّ بن اخطب ، از بنی اسرائیل.

3 عایشه دختر ابوبکر بن ابی قحافه ، از بنی تمیم.

4 حفصه دختر عمر بن خطّاب ، از طایفه طیّ.

5 امّ حبیب دختر ابوسفیان بن حرب ، از بنی امیه.

6 زینب دختر جحش از بنی اسد، از خانواده بنی امیه.

7 سوده دختر زمعه ، از طایفه بنی اسد.

8 میمونه دختر حارث ، از طائفه بنی هلال.

9 هند (امّ سلمة) دختر ابی امیه ، از طایفه مخزوم.

10 جویریّه دختر حارث.

11 خوله دختر حکیم سلیمی.

12 زینب دختر خزیمه بن حارث.

13 ماریه قبطیه.

14 ریحانه خندقیه.

15 زینب دختر ابی الجون کندی.

و در هنگام رحلت و شهادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، تعداد ۹ همسر برایش باقی مانده بود، و از تمامی آن ها فقط دارای هشت فرزند، چهار پسر و چهار دختر گردید. (24) و در موقع رحلت ، تنها فاطمه زهراء سلام الله علیها، مادر تمام ائمه اطهار علیهم السلام و مادر سادات بنی الزهراء برایش به یادگار باقی ماند. (25)

جبرئیل و نقش انگشتر

زید بن علیّ از پدرش امام سجّاد زین العابدین علیه السلام حکایت نماید:

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، انگشتر خود را به امام علیّ بن ابی طالب علیه

السلام داد و فرمود: این انگشتر را نزد حکاک برده ، به او بگو که بر نگین آن: «محمد بن عبدالله» نوشته شود.

امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام آن انگشتر را گرفت و پیش حکاک برد و اظهار داشت : بر نگین این انگشتر نقش کلمه «محمد بن عبدالله» حکاک کنده کاری نما.

حکاک آن را پذیرفت ولیکن در هنگام کار، دست و قلم او خطا رفت و به جای آن نقش «محمد رسول الله» نوشته شد.

هنگامی که امام علیّ علیه السلام خواست انگشتر را بگیرد، دقّت نمود؛ و چون دید نقش ، غیر از چیزی است که دستور داده بود، به او فرمود: من چنین موضوعی را نگفته بودم.

حکاک اظهار داشت : بلی ، صحیح می فرمائی ؛ ولیکن دستم به اشتباه رفت.

پس حضرت آن انگشتر را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و اظهار داشت :
یا رسول الله ! حكاك آنچه را گفته بودم ، انجام نداده و مدعی است که دستش خطا رفته است.
در این لحظه پیامبر خدا آن انگشتر را گرفت و پس از دقت بر آن فرمود: ای علی! من محمد
بن عبدالله هستم ، پس چرا» محمد رسول الله «نوشته شده است و سپس انگشتر را به دست
مبارك خود نمود؛ و چون صبح شد و بر انگشتر نگاه کرد، دید زیر آن نوشته شده است» : علی
ولی الله».

پس به همین جهت تعجب حضرت رسول صلی الله علیه و آله فزونی یافت ، در همین بین
جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و رسول خدا جریان را برای او بازگو نمود.
جبرئیل در پاسخ اظهار داشت : آنچه را که تو خواستی نوشته شود گفتی ؛ و آنچه را که ما
خواستیم نوشتیم. (26)

چگونگی دوّمین شوهر

مرحوم شهید ثانی در کتاب خود به نام مسکن الفؤاد از امّ سلمه حکایت نموده است:
روزی اولین همسرش ابو سلمه به محضر مبارك رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
شرفیاب شد، همین که شوهر به منزل مراجعت کرد به همسرش امّ سلمه گفت : مطلبی را از
آن حضرت شنیدم که بسیار مسرور و شادمان گشتم.
امّ سلمه گوید: به او گفتم : آن مطلب چیست که این قدر باعث شادی تو شده است ؟
شوهرش اظهار داشت : حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، فرمود: هرگاه مصیبتی بر شما
وارد شد و یکی از افراد خانواده تان فوت نمود؛ چنانچه بگوئید» : اِنَّا لِلّٰهِ و اِنَّا الیه راجعون» ؛
خدایا! مرا در این مصیبت پاداش نیک عطا فرما، و بهتر از آن را جایگزین گردان ؛ پس
خداوند دعای او را مستجاب می نماید.

امّ سلمه گوید: من آن جمله را حفظ کردم و چون بعد از مدّتی شوهرم ابو سلمه از دنیا رفت ،
همان جمله را بر زبان جاری کردم و پس از گفتن آن جمله ، در فکر فرو رفته و با خود گفتم
: مگر بهتر از این شوهری که داشتم ، مقدّر من می شود؟!!

و چون عده وفات را سپری کردم ، روزی داخل منزل مشغول دباغی پوست بودم که ناگهان
متوجه شدم رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه ورود می طلبد.

و من به آن حضرت اجازه دادم ، وقتی آن بزرگوار وارد منزل شد، در گوشه ای نشست و
پس از لحظه ای سکوت ، به من پیشنهاد ازدواج داد که به او شوهر کنم.

در جواب گفتم : یا رسول الله ! من زنی غیور هستم ، می ترسم کاری کنم که موجب آزار
شما گردد، همچنین من در سنّ و سالی هستم که دوران زناشوئی را سپری کرده و دارای
خانواده ای بسیار هستم.

حضرت فرمود: سنّ و سال برای من و تو مطرح نیست و من تمام اعضاء خانواده ات را

متکفل می شوم.

پس از آن پیشنهاد حضرت را پذیرفتم و به ازدواج ایشان در آدم و خداوند دعایم را که هنگام مرگ اولین شوهرم خواسته بودم مستجاب نمود. (27)

مرگ ابراهیم و برداشتن سه سنت

امام موسی کاظم صلوات الله علیه حکایت فرماید:

چون ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سنین هیجده ماهگی در گذشت ، سه سنت و سیره برای مسلمان ها تحقق یافت:

هنگامی که ابراهیم قبض روح شد؛ خورشید، گرفتگی پیدا کرد و کسوف شد، مردم گفتند:

کسوف خورشید به جهت مرگ ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

حضرت رسول با شنیدن چنین سخنی بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی ، فرمود :

گرفتگی خورشید و ماه ، دو نشانه از آیات الهی هستند که به دستور خداوند متعال واقع می

شوند و ارتباطی با مرگ یا حیات کسی ندارند؛ پس هر زمانی که چنین علامت و حادثه ای

رخ دهد نماز آیات بخوانید.

و چون از منبر فرود آمد، با جمعیت نماز کسوف به جا آوردند، بعد از آن خطاب به حضرت

امیر المؤمنین علی علیه السلام ، کرد و فرمود: فرزندان ابراهیم را غسل ده و کفن کن تا آماده

دفن او گردیم.

پس هنگامی که خواستند ابراهیم را دفن کنند، مردم گفتند: رسول خدا بجهت غم و اندوهی که

در مرگ فرزند خود دارد نماز میت را فراموش کرده است ، وقتی سر و صدای مردم به

گوش حضرت رسید، از جای خود برخاست و ایستاد؛ سپس اظهار داشت:

جبرئیل مرا بر گفتگوی شما آگاه نمود؛ ولی چون خداوند متعال بر شما پنج نماز، در پنج موقع

واجب گردانده است ، به جای هر نماز يك تكبير برای اموات گفته می شود، آن امواتی که نماز

بر آن ها واجب بوده باشد یعنی ؛ به حد بلوغ و تکلیف رسیده باشند.

پس از آن فرمود: یا علی! وارد قبر برو، و فرزندان ابراهیم را در لحد بگذار؛ چون علی علیه

السلام ، ابراهیم را درون قبر نهاد، مردم گفتند: دیگر نباید کسی فرزند خود را داخل قبر

بگذارد؛ چون رسول خدا صلوات الله علیه چنین نکرد.

در این هنگام نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، فرمود: اگر کسی فرزند مرده خود را

داخل قبر بگذارد، حرام نیست ؛ مشروط بر آن که مطمئن باشد که شیطان ایمان او را نگیرد و

جزع و بی تابي نکند و کلماتی کفرآمیز بر زبان خود جاری ننماید.

امام کاظم علیه السلام در پایان افزود: پس از این جریان مردم همه متفرق شدند و رفتند. (28)

تعلیم وضوء و نماز در ۳۳ سالگی

علی بن ابراهیم قمی که یکی از روایات و مفسرین و از معتمدین می باشد حکایت کند:

هنگامی که پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مدّت سی و سه سال از عمر مبارکش سپری شد، در خواب صدائی را شنید و حسّ کرد که شخصی کنارش می آید و می گوید: یا رسول الله!

همچنین در حال چوپانی ، بین کوه های مکه حرکت می نمود، ناگهان شخصی را دید که او را مخاطب قرار داده است و می گوید: یا رسول الله!

حضرت اظهار داشت : تو کیستی ؟

آن شخص پاسخ داد: من جبرئیل هستم ؛ خداوند مرا نزد تو فرستاده است تا آن که تو را به عنوان رسول و پیامبر خود برگزیند.

حضرت این موضوع را پنهان داشت تا زمانی که جبرئیل مقداری آب از آسمان آورد و گفت : ای محمد! با این آب وضو بگیر.

و کیفیت آن را در شستن صورت و دست ها از آرنج تا انگشتان و مسح سر و پاها، همچنین رکوع و سجود را به حضرت تعلیم داد.

پس از آن ، علی بن ابی طالب علیه السلام به محضر حضرت رسول صلوات الله علیه وارد شد و او را در حالت خاصی مشاهده کرد.

و چون مدّت چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود، علی علیه السلام حضرت را در آن حالت دید، اظهار داشت : یا اباالقاسم ! این چه عملی است که انجام می دهی ؟

حضرت فرمود: این نمازی است که خداوند متعال مرا بر آن دستور داده است.

پس در همان لحظه علی علیه السلام در کنار حضرت رسول صلوات الله علیه ، برای انجام نماز ایستاد.

سپس خدیجه سلام الله علیها، نیز اسلام آورد و با آن دو ایستاد و نماز بجای آورد.

مدّتی بدین منوال گذشت و آن سه نفر هر روز با هم نماز می خواندند، تا آن که روزی ابوطالب به همراه جعفر وارد شد و دید حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خدیجه سلام الله علیها در حال انجام نماز هستند.

ابوطالب به جعفر گفت : کنار آن ها بایست و با ایشان نماز بگذار و جعفر با ایشان مشغول خواندن نماز شد. (29)

نجات جوان با رضایت مادر

مرحوم شیخ مفید، به نقل از امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت نماید:

روزی به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، خبر دادند که فلان جوان مسلمان ، مدّتی است در سكرات مرگ و جان دادن به سر می برد و نمی میرد.

چون حضرت رسول بر بالین آن جوان حضور یافت ، فرمود: بگو ((لا إله إلا الله)) ؛ ولی

مثل این که زبان جوان قفل شده باشد و نمی توانست حرکت دهد، حضرت چند بار تکرار نمود

و جوان بر گفتن کلمه طیبه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قادر نبود.

زنی در کنار بستر جوان مشغول پرستاری از او بود، حضرت از آن زن سؤال نمود: آیا این جوان مادر دارد؟

پاسخ داد: بلی، من مادر او هستم.

حضرت فرمود: آیا از فرزندت ناراحت و ناراضی می باشی؟

گفت: آری، مدت پنج سال که است با او سخن نگفته ام.

حضرت پیشنهاد داد: از فرزندت راضی شو. عرض کرد: به احترام شما از او راضی شدم و خداوند نیز از او راضی باشد.

سپس حضرت به جوان فرمود: بگو «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، در این موقع آن جوان سریع کلمه طیبه را بر زبان خود جاری کرد.

بعد از آن، حضرت به او فرمود: دقت کن، اکنون چه می بینی؟

عرض کرد: مردی سیاه چهره با لباس های کثیف و بدبو همین الان در کنارم می باشد و سخت گلوی مرا می فشارد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله، اظهار نمود: بگو:

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ، وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، إِقْبِلْ مِنِّي الْيَسِيرَ، وَأَعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ، إِنَّكَ أَعْتَمُ الْغُفُورِ الرَّحِيمِ.»

یعنی؛ ای کسی که عمل ناچیز را پذیرا هستی، و از خطاهای بسیار در می گذاری، کمترین

عمل مرا بپذیر و گناهان بسیاریم را به بخشای؛ همانا که تو آمرزنده و مهربان هستی،

وقتی جوان این دعا را خواند، حضرت فرمود: اکنون چه می بینی؟

گفت: مردی خوش چهره و سفید روی و خوش بو با بهترین لباس، در کنارم آمد و با ورود او، آن شخص سیاه چهره رفت.

حضرت فرمود: بار دیگر آن جملات را بخوان، وقتی تکرار کرد.

و در همان لحظه روح، از بدنش خارج شد و به دست پر برکت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، نجات یافت و سعادتمند گردید. (30)

دو کار بسیار مهم؟!!

ام سلمه همسر رسول خدا صلوات الله علیه حکایت کند:

در آن روزهایی که حضرت، در بستر مرض و آن ناراحتی که سبب فوت و شهادت

حضرتش شد، به بعضی از اطرافیان خود فرمود:

دوست مرا بگوئید بیاید، عایشه شخصی را به دنبال پدرش ابوبکر فرستاد و چون او وارد شد

حضرت رسول صورت خود را از او برگرداند و اظهار داشت:

دوست مرا بگوئید بیاید، پس حفصه شخصی را به دنبال پدرش عمر فرستاد و چون عمر وارد

شد، نیز حضرت صورت خود را برگرداند و فرمود:

دوست مرا بگوئید بیاید، در این هنگام فاطمه زهراء سلام الله علیها، شوهرش علی بن ابی طالب علیه السلام را به حضور پدرش فرستاد؛ چون علی علیه السلام وارد شد حضرت از جای برخاست و از ورود علی علیه السلام تجلیل نمود و او را در بغل گرفته و به سینه خود چسبانید.

پس از آن علی علیه السلام اظهار داشت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار حدیث علمی به من تعلیم نمود که از هر يك از آن ها هزار رشته دیگر باز می شود تا جائی که من و پیامبر عرق کردیم و عرق آن حضرت بر من و عرق من بر آن حضرت جاری گشت. (31)

همچنین شاذان قمی در کتاب خود آورده است:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در جمع اصحاب خود نشسته بود که ناگهان شخصی از طایفه بنی تمیم به نام مالک بن نویره به حضور ایشان وارد شد و به آن حضرت خطاب کرد و اظهار داشت: ایمان و مبانی اسلام را به من تعلیم فرما تا با عمل به آن رستگار گردم.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، فرمود: باید شهادت دهی بر این که خدائی جز خدای یکتا نیست و او شریکی ندارد، همچنین گواهی دهی که من محمد رسول خدا هستم، دیگر آن که روزی پنج مرتبه نماز بخوانی و ماه رمضان را روزه بگیری و زکات و خمس اموالت را بپردازی و حج خانه خدا انجام دهی، ضمناً در مجموع ولایت و امامت جانشین مرا که علی بن ابی طالب و یازده فرزندش می باشند بپذیری.

و احکام و دستورات اسلام را مورد عمل قرار دهی و موارد حلال و حرام را رعایت نمائی و حق کسی را ضایع و پایمال نکنی.

حضرت پس از آن که بسیاری از دیگر احکام و حقوق فردی و اجتماعی را برشمرد و تذکراتی را بیان نمود، مالک بن نویره عرضه داشت: یا رسول الله! من خیلی فراموش کار هستم، تقاضا مندم يك مرتبه دیگر آن ها را تکرار فرما، حضرت هم قبول نمود و آنچه را فرموده بود بازگو نمود.

و چون مالک بن نویره خواست از محضر مبارك رسول خدا خارج شود، حضرت فرمود: هر کس بخواد یکی از مردان بهشتی را ببیند، به این شخص نگاه کند.

ابوبکر و عمر که در آن مجلس حضور داشتند بلند شدند و با سرعت به دنبال مالک حرکت کردند؛ وقتی به او رسیدند، گفتند: رسول خدا فرمود: تو اهل بهشت هستی، اینک از تو تقاضا مندم از درگاه خداوند برای ما استغفار و طلب آمرزش نما.

مالک گفت: رحمت و آمرزش خداوند شامل شما نگردد، چون رسول خدا را که صاحب شفاعت و مقرب الهی است رها کرده اید و به من پناه آورده اید.

لذا ابوبکر و عمر با ناراحتی برگشتند و پیش از آن که حرفی بزنند، حضرت تبسمی نمود و

فرمود: به راستی سخن حق تلخ است. (32)

دو بر خورد متفاوت، نسبت به يك خواهر و برادر

علامه مجلسی در حدیثی به نقل از صادق آل محمد صلوات الله علیهم، آورده است: روزی پیامبر الهی در منزل خویش نشسته بود؛ که خواهر رضاعی آن حضرت بر ایشان وارد شد.

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله، نگاهش به وی افتاد از دیدار او شادمان گشت و رو انداز خود را برای او پهن کرد تا خواهرش بر روی آن بنشیند.

پس از آن، رسول خدا صلوات الله علیه با تبسم و خوش روئی با خواهر خود مشغول سخن گفتن شد، بعد از گذشت لحظاتی خواهر حضرت از جای برخاست و از حضور مبارك آن بزرگوار خداحافظی کرد و رفت.

روزی دیگر، برادر آن زن که برادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله، نیز محسوب می شد بر آن حضرت وارد شد، ولیکن آن حضرت برخورد و خوش روئی را که با خواهرش انجام داده بود با برادرش اظهار ننمود.

اصحاب حضرت که شاهد بر این جریان بودند، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، عرضه داشتند: یا رسول الله! چرا در برخورد بین خواهر و برادر مساوات را رعایت ننمودی و میان آن دو نفر تفاوت قائل شدی؟!

حضرت در پاسخ اظهار نمود: چون خواهرم نسبت به پدرش بیشتر اظهار علاقه و محبت می کرد، من نیز این چنین او را تکریم و احترام کردم.

ولی چون پسر نسبت به پدرش بی اعتنا بود، لذا این چنین با او برخورد و بی اعتنائی شد (33).

دنیا در نظر مردان خدا

هچنین مرحوم علامه مجلسی رحمه الله تعالی علیه، به نقل از یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام به نام محمد بن سنان حکایت کند:

از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم شنیدم، که در جمع اصحاب خود می فرمود: روزی شخصی به محضر مبارك محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که حضرت روی حصیری دراز کشیده بود و سر مبارك خود را بر بالشی از لیف خرما نهاده بود و استراحت می کرد.

همین که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، متوجه ورود آن شخص گردید، از جای خویش بلند شد و نشست و خواست دستی بر صورت و بدن خود بکشد که آن شخص مشاهده کرد که حصیر بر بدن مبارك حضرت و نخ های لیف بر صورت نورانش اثر گذاشته است.

با خود گفت: قیصر و کسری روی پارچه های ابریشمی و مخمل می خوابند و هنوز به این زندگی تشریفاتی که دارند راضی و قانع نیستند، ولی شما با این مقام والا و عظیم بر روی

حصیر می نشینی و بر لیف خرما می خوابی؟! و چون رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله ، متوجّه افکار آن شخص شد، او را مخاطب قرار داد و فرمود:

توجّه داشته باش که ما از آن ها بهتر و برتریم. به خدا قسم ! ما با دنیا و اشیاء آن رابطه ای نداریم ؛ چون مثَل ما در این دنیا همانند سواره ای است که بر درختی سایه دار عبور کند، سپس جهت استراحت کنار آن درخت فرود آید و زیر سایه اش بنشیند؛ و چون به مقدار کافی استراحت کرد آن را رها کند و به دنبال مقصد خویش به راه افتد. (34)

گزارشی از حوادث گیتی

مرحوم شیخ طوسی رحمة اللّٰه علیه به نقل از امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه ، حکایت نماید:

در اواخر عمر پر برکت یامبر گرامی اسلام صَلَّی اللّٰه علیه و آله ، خداوند متعال بر آن حضرت وحی فرستاد: مدّت عمر و حیات تو در حال سپری شدن است ، پس برای ملاقات با پروردگارت آماده باش. پیامبر خدا دست های خود را به سوی آسمان بلند نمود و اظهار داشت : خداوندا! وعده ای را که داده بودی انجام نگرفته ، با این که هیچ گاه در وعده های تو خلاقی نبوده است. خداوند وحی فرستاد: یا محمد! به همراه کسی که مورد اعتماد و اطمینان خودت باشد، به سمت کوه اُحد بیا.

حضرت دو مرتبه دست های خود را به سمت آسمان بلند نمود و همان سخنان را تکرار کرد. در این هنگام وحی آمد: به همراه پسر عمویت علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه و سلامه علیه به سمت کوه اُحد بیائید و از آن بالا بروید و پشت به قبله کنید و خودت حیوانات وحشی را صدا کن تا پاسخ گویند؛ سپس یکی از آن ها را بگیر و آن را تحویل پسر عمویت ده تا سر آن را بریده و از گردن ، پوست آن را کنده و وارونه نمائید؛ که دباغی شده خواهد بود. بعد از آن مَلَك روح و جبرئیل به همراه قلم و دوات وارد می گردند و تمامی حوادث گذشته و آینده را برایت گزارش می دهند و آن ها را برای پسر عمویت بازگو نما تا بنویسد و هرگز این پوست و مرکّب و نوشته هایش فاسد و نابود نخواهد شد؛ بلکه همیشه تازه و قابل استفاده می باشد.

پس از آن ، رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله طبق آنچه ماعمور شده بود، به همراه امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام حرکت کرد تا به بالای کوه اُحد رسید و ماعموریت خود را انجام داده و هنگامی که خواستند پوست حیوان را بکنند، جبرئیل به همراه مَلَك روح و تعداد بسیاری از ملائکه وارد شدند.

همین که پوست حیوان سلاخی شد، علیّ علیه السلام آن را جلوی خود نهاد، در همین لحظه قلم و دواتی که درون آن مرکب سبز رنگ و منور بود کنار آن حضرت حاضر شد و گزارشاتی به عنوان وحی نازل گردید و پیامبر اکرم آن ها را به عنوان املا برای پسر عمویش بازگو می نمود و ایشان می نوشت.

امام کاظم علیه السلام افزود: بیان اوصاف و حالات تمامی زمان ها و لحظات گوناگون جهان ، همچنین کلیّه حوادث و جریاناتی که تا برپائی قیامت رخ می دهد، و تفسیر و تشریح جمیع موجودات عالم هستی از جهت منافع و مضرات ، در آن گزارشات وجود داشت و هیچکس غیر از مقرّبین و اولیاء خداوند از آن ها آگاهی ندارند.

و در ضمن آن گزارشات ، چگونگی حالات بندگان صالح و ذراری رسول الله و نیز دشمنان و مخالفان به طور مشروح نسبت به هر زمان و مکان وارد شده است.

پس از آن نسبت به مصائب و فتنه های بعد از رسول خدا سخنانی به میان آمد و چون حضرت ، در مورد وظایف خود کسب تکلیف نمود؛ در جواب گفته شد: باید صبر و بردباری پیشه کنید.

همچنین تمامی اوصیاء و اولیاء و شیعیان و دوستانشان توصیه به صبر و استقامت شدند تا آن هنگامی که فرج اهل بیت یعنی ؛ امام زمان عجل الله فرجه الشریف فرا رسد و ظهور نماید.

و در پایان پیرامون علائم ظهور حضرت مهدی علیه السلام و چگونگی حکومت بنی هاشم به طور کامل مطالبی بیان گردید. (35)

بیچاره شدن فرزندی ثروتمند

امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام حکایت فرماید:

روزی پیرمردی به همراه فرزندش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد.

پیرمرد با گریه و زاری عرضه داشت : یا رسول الله ! من پسر را بزرگ کردم و هزاران رنج و زحمت برایش متحمل شدم و از مال و ثروت خود، او را کمک کردم تا آن که مستقل و خودکفا گردید، ولی امروز که من ضعیف و ناتوان گشته ام و تمام اموال و هستی خود را از دست داده ام ، او از هر گونه کمکی به من دریغ می کند و حتّی لقمه نانی هم به من نمی دهد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به فرزند کرد و فرمود: تو در این مورد چه جوابی داری ؟

گفت : یا رسول الله ! من چیزی زاید بر مخارج خود و عائله ام ندارم.

حضرت به پدر فرمود: اکنون چه می گوئی ؟

گفت : یا رسول الله ! او دارای چندین انبار گندم و جو و کشمش می باشد و نیز کیسه هائی پر از درهم و دینار دارد.

رسول خدا به فرزند فرمود: چه پاسخی داری ؟

اظهار داشت : یا رسول الله ! او اشتباه می کند، چون من هیچ ندارم.

در این هنگام ، حضرت رسول خطاب به فرزند کرد و فرمود: از عذاب خداوند بترس و نسبت به پدرت که آن همه برای تو زحمت کشیده است ، نیکی و احسان کن. پسر گفت : یا رسول الله ! من چیزی ندارم.

حضرت فرمود: این ماه از بیت المال به او کمک می کنیم ؛ ولی از ماه آینده باید پدرت را کمک نمائی و به یکی از اصحاب خود به نام أسامة بن زید دستور داد تا صد درهم به آن پیر مرد بپردازد.

در پایان ماه ، پدر دو مرتبه به همراه پسر خود نزد رسول خدا آمد و عرضه داشت : یا رسول الله ! فرزندم چیزی به من نداد و پسر همچنین گفت : من چیزی ندارم.

حضرت به فرزند اشاره نمود: که تو دارای ثروت بسیاری هستی ؛ ولی با این برخوردی که نسبت به پدرت داری ، همین امروز فقیر و تهی دست خواهی شد.

همین که فرزند از نزد حضرت برگشت متوجه شد که داد و فریاد افرادی که در همسایگی انبارهای آذوقه او هستند، بلند است.

و هنگامی که چشمشان به پسر پیرمرد افتاد فریاد زدند: بوی گندیده انبارهای تو به همه ما اذیت و آزار می رساند.

و او را مجبور کردند تا اجناس فاسد شده انبارهایش را تخلیه کند؛ او نیز چندین کارگر گرفت و با پرداخت پولی بسیار، آن اجناس فاسدشده را در بیابان های شهر تخلیه کرد.

و چون به کیسه های طلا و نقره اندوخته شده مراجعه کرد، آن ها را چیزی جز سنگ و ریگ ندید و تمام زندگی و ثروت او تباہ گردید و سخت در تنگ دستی قرار گرفت ، به طوری که حتی محتاج لقمه نانی برای شام خود گردید و در نهایت مریض و رنجور شد.

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، در رابطه با اداء حقوق والدین چنین فرمود: مواظب باشید که پدر و مادر خود را ناراحت و غضبناک نکنید و راضی نباشید که آنان نیازمند و محتاج گردند؛ وگرنه بدانید که غیر از عذاب دنیا نیز در قیامت به عقاب دردناک الهی مبتلا خواهید شد. (36)

ارزش مرض برای مؤمن

حضرت صادق آل محمد علیهم السلام حکایت فرماید:

روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، در جمع اصحاب خود، سر به سمت آسمان بلند نمود و تبسمی کرد.

یکی از افرادی که در آن جمع حضور داشت ، از آن حضرت سؤال کرد: یا رسول الله !

امروز شما را دیدم که سر خود را به سوی آسمان بلند کردی و تبسم نمودی ؟!

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بله ، درست است چون که متعجب شدم از دو

فرشته و مأمور الهی که از آسمان بر زمین وارد شدند تا اعمال یکی از بندگان خدا را - که

هر روز نماز خود را به موقع انجام می داد - در نامه عملش بنویسند. لیکن چون آن شخص را در محلّ عبادت خود نیافتند، هر دو فرشته به آسمان بازگشتند و به محضر ربوبی پروردگار عرضه داشتند: پروردگار! بنده مؤ من تو را در محلّ عبادتش نیافتیم ؛ بلکه او در بستر بیماری افتاده بود.

در این هنگام خداوند متعال فرمود: بنویسید، اعمال و عبادات بنده ام را تا زمانی که او در پناه من ، مریض و ناتوان از عبادت و دیگر کارها است ، همانطوری که در حال سلامتی ، او عبادت مرا انجام می داد و شما اعمال و حسنات او را می نوشتید. سپس در پایان فرمایش خود افزود: همانا بر من لازم است ، پاداش بنده ام را در حال مریضی نیز بپردازم ؛ همچنان که در حال سلامتی او چنین می کرده ام. (37)

دو خاطره آموزنده مهمّ

مرحوم کلینی به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرماید: روزی سه نفر زن حضور پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللّٰه علیه و آله شرفیاب شدند. اولین نفر از ایشان اظهار داشت : یا رسول اللّٰه ! شوهر من گوشت نمی خورد، دیگری گفت : شوهرم بوی خوش عطر استفاده نمی کند، سوّمی عرض کرد: یا رسول اللّٰه ! شوهرم با من نزدیکی نمی کند.

حضرت رسول از شنیدن چنین سخنانی ناراحت شد و به سمت مسجد حرکت نمود، پس از وارد شدن به مسجد در جمع اصحاب ، بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

چه شده است ! شنیده ام که بعضی از دوستان من گوشت نمی خورند و عده ای بوی خوش استعمال نمی کنند و بعضی دیگر با زنان خود هم بستر نمی گردند. همه بدانید که من رسول اللّٰه گوشت می خورم و بوی خوش استفاده می کنم و با زنان خود هم بستر می شوم.

پس هرکس از روش من در تمام جهات زندگی روی گردان باشد، من از او بیزار خواهم بود. (38)

همچنین مرحوم شیخ صدوق آورده است:

عبدالله بن عباس پسر عموی پیامبر اسلام صَلَّی اللّٰه علیه و آله ، حکایت کند: روزی عقیل نزد رسول خدا حضور داشت و حضرت بسیار نسبت به ایشان اظهار علاقه و محبّت می نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و اظهار نمود: یا رسول اللّٰه ! آیا عقیل مورد علاقه و اطمینان شما است ؟

حضرت رسول صلوات اللّٰه علیه فرمود: آری ، به خدا سوگند! من او را به دو جهت دوست دارم : یکی به جهت خودش و دوّم به جهت دوستیش با ابوطالب.

و سپس افزود: همانا فرزندش مسلم در محبت و دفاع از فرزندت حسین علیه السلام کشته خواهد شد و مؤمنین برای او گریان خواهند گشت و ملائکه ها بر او درود خواهند فرستاد. ابن عباس می افزاید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ، پس از این سخنان گریان شد و اشک چشم هایش ، بر صورت مبارکش جاری گشت و سپس فرمود: من شکایت غاصبین و ظالمین بر اهل بیتم را به خدای سبحان می کنم. (39)

جوان گمراه ، سعادتمند شد!

جابر بن یزید جعفی به نقل از حضرت ابوجعفر ، امام محمد باقر علیه السلام حکایت کند: در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، يك جوان یهودی نزد خانواده خود که همه یهودی بودند می زیست.

این جوان در بسیاری از روزها نزد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می آمد و چنانچه حضرت کاری داشت ، به ایشان کمک و همکاری می کرد. و چه بسا پیامبر خدا صلوات الله علیه ، برای رؤسای قبائل و یا دیگر اشخاص نامه می نوشت و توسط آن جوان گمراه نامه ها را برای آن افراد می فرستاد.

پس از گذشت مدتی بدین منوال ، جوان چند روز به ملاقات حضرت رسول نیامد، به همین جهت حضرت جویای حال جوان نامبرده گردید؟

گفتند: مدتی است که مریض می باشد و در بستر بیماری افتاده است ؛ رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به همراه بعضی از یارانش برای عیادت ، به سمت منزل آن جوان حرکت کردند، همین که وارد منزل شدند، دیدند که جوان در بستر خوابیده و چشم های خود را بسته است ، و چون حضرت او را صدا زد، جوان چشم های خود را باز کرد و گفت : لَبَّيْكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ!

رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرمود: شهادت بر یگانگی خدا و رسالت من بده و بگو: «اعشده اعن لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله».

پدر جوان که نیز یهودی بود بر بالین پسرش نشسته بود، جوان نگاهی به پدر کرد و لب از لب نگشود.

بار دیگر حضرت رسول سخن خود را تکرار نمود و باز جوان نگاهی به پدر خود کرد و همان طور ساکت ماند، در مرحله سوّم حضرت پیشنهاد خود را مطرح نمود و جوان متوجه پدر خود گردید.

پس پدر به فرزند خود گفت : آنچه می خواهی انجام ده و هر چه می خواهی بگو، جوانی که تا آن لحظه گمراه بود، لب به سخن گشود: «اعشده اعن لا اله الا الله ، و انك محمد رسول الله» (و با اسلام آوردن ، سعادتمند و هدایت یافت ؛ و جان به جان آفرین تسلیم کرد. پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله به همراهان خود فرمود: او همانند ما مسلمان

گردید، او را غسل دهید، کفن کنید تا بر او نماز بخوانیم و دفنش نمائیم.
و سپس اظهار داشت : الحمدلله که توانستم يك نفر را از گمراهی و آتش جهنم نجات دهم. (40)

عشق به خدا، یا رسول

محدثین و مورّخین حکایت کرده اند:

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، به همراه برخی از اصحاب خود از محلی عبور می نمود که به نوجوانی برخوردند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن نوجوان سلام کرد. نوجوان بسیار شادمان و خندان گردید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله ، به او خطاب نمود و فرمود: آیا مرا دوست داری ؟

گفت : آری ، به خدا قسم ! تو را دوست دارم.

حضرت فرمود: همانند چشمانت ؟

گفت : بهتر و بیشتر.

حضرت افزود: همانند پدرت ؟

گفت : بیشتر.

فرمود: همانند مادرت ؟

گفت : بیشتر

نیز فرمود: همانند جان خودت ؟

گفت : یا رسول الله ! بیشتر از هر چیزی ، به تو علاقه مندم و تو را دوست دارم.

در این هنگام حضرت اظهار نمود: آیا همانند پروردگارت و خدایت مرا دوست داری ؟
نوجوان در این لحظه اظهار داشت : خدا، خدا، نه ؛ یا رسول الله ! هیچ چیزی در مقابل خداوند متعال ارزش ندارد و هیچکس را بر او برتری و فضیلتی نیست ؛ یا رسول الله ! تو را به جهت عشق و ایمان به خدا دوست دارم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله با شنیدن چنین سخن و اعتقادی راسخ ، متوجه همراهان خود شد و فرمود: شما نیز این چنین عشق و ایمان داشته باشید و خدا را این چنین دوست بدارید؛ چه این که آنچه از نعمت ها و سلامتی در اختیار دارید، همه از الطاف خداوند متعال است.

سپس افزود: و اگر مرا دوست دارید، باید به جهت دوستی و ایمان به خدای سبحان باشد. (41)

کشف اسرار با مرکب آسمانی!

حضرت موسی بن جعفر به نقل از پدران بزرگوارش علیهم السّلام ، از جابر بن عبد الله انصاری حکایت نماید:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، به مسجد آمد و نزد ما نشست و فرمود: برنامه ای از طرف خداوند متعال نازل شده است ، جهت اجراء آن علی بن ابی طالب علیه السلام را

بیاورید.

پس سلمان فارسی به دنبال آن حضرت رفت ، هنگامی که علیّ علیه السلام نزد رسول خدا صلوات الله علیه آمد، با یکدیگر خلوت کرده و مطالب سرّی را برای علیّ علیه السلام بیان نمود و ما متوجّه آن سخنان نشدیم ، فقط مشاهده کردیم که حضرت رسول سخت عرق کرده و قطرات عرق از پیشانی و صورت مبارکش ، همچون دانه های درّ شفاف سرازیر است و چون اسرار ایشان پایان یافت ، به حضرت علیّ علیه السلام فرمود: آن ها را حفظ و رعایت نما که بسیار مهمّ خواهد بود.

بعد از آن اظهار نمود: ای جابر! ابوبکر و عمر را بگو تا نزد ما آیند.

پس به سراغ آن ها رفتم و پیام حضرت رسول را رساندم ؛ و هر دو حاضر شدند، سپس حضرت فرمود: به عبدالرحمان هم بگوئید بیاید؛ او هم آمد. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله ، به سلمان فارسی خطاب کرد و فرمود: برو نزد امّ سلمه و يك عدد فرش خیبری از او بگیر و بیاور.

وقتی سلمان فارسی آن فرش را آورد، حضرت دستور داد تا فرش را پهن کنند و هر نفر در گوشه ای ، روی آن بنشیند؛ پس ابوبکر و عمر و عبدالرحمان در سه گوشه آن نشستند. و بعد از آن حضرت رسول با سلمان فارسی خلوت کرد و اسراری را برایش بیان نمود و در پایان فرمود: در چهارمین گوشه فرش بنشین ؛ و به حضرت علیّ علیه السلام نیز دستور داد: در میانه و وسط آن فرش بنشین ؛ و آنچه برایت گفتم بگو، که در این صورت بر هر کاری و هر حرکتی قادر خواهی شد. در این لحظه ، آن سه نفر گفتند: این از خصوصیات علیّ است !؟

حضرت رسول صلوات الله علیه فرمود: بلی ، قدر و منزلت او را بشناسید و احترام او را رعایت کنید.

جابر انصاری گوید: بعد از آن ، فرش حرکت کرد و در آسمان ها به پرواز در آمد و چون پس از مدّتی به زمین باز گشت ، از سلمان فارسی شنیدم که گفت:

پس از پرواز به آسمان ها، در گوشه ای از زمین کنار غاری فرود آمدم و طبق دستور حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، به ابوبکر گفتم : به افرادی که داخل غار هستند، سلام کن و چون سلام کرد جوابی نشنید.

سپس به عمر گفتم که سلام کند، او هم پس از سلام جوابی نشنید، همچنین عبدالرحمان سلام کرد و نیز جوابی داده نشد، بعد از آن خودم سلام کردم و جواب سلام من نیز داده نشد. در نهایت به حضرت علیّ علیه السلام عرضه داشتم : اکنون شما بر اهل غار سلام نمائید؛ و چون همانند دیگران سلام کرد ناگهان درب غار گشوده شد و صدائی از درون آن به گوش رسید و نوری نمایان گردید به طوری که آن سه نفر از وحشت پا به فرار گذاشتند.

من به ایشان گفتم : آرام باشید، فرار نکنید تا ببینیم چه خواهد شد و آن ها چه می گویند.
سپس حضرت علیّ علیه السلام به اهالی درون غار خطاب نمود و فرمود: سلام بر شماها که به خدای یکتا ایمان آورده اید.

در همین لحظه از درون غار گفته شد: سلام بر تو ای امام متّقیّن!
ما شهادت می دهیم که پسر عمویت پیامبر خدا است و تو امام و پیشوای مسلمین هستی ؛ و ولایت و خلافت پس از رسول خدا تنها مخصوص تو است نه دیگران.
بعد از آن ، هر سه نفر به حضرت علیّ علیه السلام گفتند: ما نیز به آنچه اهل غار اظهار داشتند، ایمان داریم ؛ ولی هنگام باز گشت نزد رسول الله ، برای ما شفاعت نما؛ شاید که از ما راضی شود.

پس از آن طبق دستور حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، روی همان فرش نشستیم و بعد از پرواز، مجدّداً جلوی مسجد فرود آمديم و حضرت از منزل خارج شد و نزد ما آمد و فرمود: در این سفر چه گذشت ؟
آن سه نفر عرضه داشتند: یا رسول الله ! بر آنچه اهل غار شهادت دادند، ما نیز شاهد و مؤمن هستیم.

حضرت رسول صلوات الله علیه اظهار نمود: اگر ثابت قدم باشید، هدایت یافته و سعادتمند خواهید بود؛ و بدانید که آنچه وظیفه رسالت بود به شما ابلاغ کرده ام.
و در پایان فرمود: آن کسی که ولایت و خلافت علیّ (علیه السلام) را بعد از من بپذیرد، پیروز و نجات یافته است. (42)

نخی از پیراهن ، برای شفاء

شخصی به نام بحر سقاّ حکایت کند:

خدمت امام صادق علیه السلام بودم ، آن حضرت فرمود:

ای بحر! اخلاق خوب موجب شادی و سرور است ؛ و سپس افزود: آیا می خواهی به داستانی از زندگی پیامبر خدا که اهالی مدینه آن را نمی دانند برایت بیان کنم ؟
عرض کردم : بلی.

حضرت فرمود: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، با جمعی از اصحاب خود در مسجد نشسته بود، ناگهان کنیزی از انصار وارد مسجد شد و کنار پیغمبر خدا صلوات الله علیه ایستاد و گوشه ای از پیراهن حضرت را گرفت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برخاست و کنیز بدون آن که سخنی گوید، پیراهن حضرت را رها کرد و چون آن حضرت نشست ، دو مرتبه کنیز پیراهن ایشان را گرفت و این کار را تا سه مرتبه انجام داد تا آن که مرتبه چهارم پیامبر ایستاد و کنیز پشت سر حضرت قرار گرفت و يك نخ از پیراهن حضرت را آهسته کشید و برداشت و رفت.

پس از آن مردم به کنیز گفتند: این چه جریانی بود که سه مرتبه گوشه پیراهن رسول الله صلی الله علیه و آله را گرفتی و زمانی که حضرت از جای خود بلند می شد، تو سخنی نمی گفتی و حضرت هم سخنی نمی فرمود؟!

کنیز گفت: در خانواده ما مریضی بود، مرا فرستادند تا نخى به عنوان تبرک از پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شفای مریض برگیرم و چون خواستم نخى از پیراهنش در آورم ، متوجه من گردید و من شرم کردم تا مرتبه چهارم که من پشت سر آن حضرت قرار گرفتم و چون توجه شان به من نبود نخى از پیراهنش گرفتم و برای شفای مریض بردم. (43)

پیمان آهو و اسلام آوردن منافق

مرحوم شیخ طوسی و علامه مجلسی و دیگر بزرگان آورده اند:

امام صادق صلوات الله علیه به نقل از امیرالمؤمنین ، علی علیه السلام حکایت فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، عبورش بر آهوئی افتاد که با طناب به میخ چادر و خیمه ای بسته شده بود، آهو با مشاهده آن حضرت به سخن آمد و گفت: یا رسول الله ! من مادر دو نوزاد هستم که تشنه و گرسنه اند و پستان هایم پر از شیر گشته است ، مرا آزاد گردان تا بروم بچه هایم را شیر دهم و چون سیر شوند دو مرتبه بر می گردم ؛ و مرا با همین طناب ببند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرمود: چگونه تو را آزاد کنم در حالی که شکار این خانواده هستی ؟

آهو در جواب گفت: یا رسول الله ! من بر می گردم و با دست خودت مرا به همین شکل ببند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ، پیمان و میثاق از آهو گرفت که سریع باز گردد، بعد از آن حیوان را آزاد نمود.

آهو رفت و پس از لحظاتی برگشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، آن را به همان حالت اول بست و سپس از چند نفر سؤ ال نمود: این آهو از کیست ؟ و چه کسی آن را شکار کرده است ؟

گفتند: از فلان خانواده است ؛ حضرت نزد آن خانواده آمد، در حالی که شکارچی از منافقین بود، با دیدن چنین صحنه ای و شنیدن تمام جریان دست از نفاق خود برداشت و آهو را آزاد کرد و سپس جزء یکی از یاران با وفای حضرت رسول صلوات الله علیه ، قرار گرفت. (44)

شفاعت کودک در قیامت

انس بن مالک حکایت کند:

مردی از انصار هرگاه به ملاقات و دیدار حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمد، فرزند خویش را نیز به همراه خود می آورد.

پس از گذشت مدتی ، فرزند آن شخص (45) فوت کرد و پدر این موضوع را از آن حضرت

پنهان داشت ، تا آن که روزی به محضر مبارك پیغمبر اسلام صَلَّی اللّٰه علیه و آله ، وارد شد؛ حضرت جویای فرزند او شد؟

دیگران گفتند: فرزندش از دنیا رفته است و او داغدار می باشد.

بعد از این که آن شخص از حضور رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله ، رفت ؛ به اصحاب خود فرمود: آیا مایل هستید که برویم و او را سر سلامتی و تسلیت گوئیم ؟
دوستان پذیرفتند و به همراه آن حضرت حرکت کردند.

همین که حضرت وارد منزل شد و مشاهده نمود که پدر فرزند، بسیار محزون و غمگین است ، به او و تمام افراد خانواده تسلیت فرمود.

و پس از تسلیت پیامبر خدا و همراهان ، پدر اظهار داشت : یا رسول اللّٰه ! او امید و آرزوی من بود که در پیری کمک و یار و غمخوار من باشد.

حضرت فرمود: آیا تو شادمان نمی گردی ، آن گاه که فرزندت را در قیامت جلوی خود ببینی و به او بگویند: داخل بهشت برو.

فرزندت بگوید: پروردگارا! من پدر و مادرم را می خواهم و آن قدر به محضر ربوبی حقّ التماس کند تا آن که خداوند شفاعت فرزند کوچک و بی گناه را در حق پدر و مادر می پذیرد و با یکدیگر وارد بهشت می شوید؟!

همراهان گفتند: یا رسول اللّٰه ! این بشارت تنها مخصوص این شخص است ، یا برای عموم مسلمان ها است ؟

حضرت فرمود: این بشارت و نوید برای تمام بندگان مؤ من به خداوند متعال می باشد. (46)

گریه پدر و شادی قلب

امام جعفر صادق به نقل از پدران بزرگوارش علیهم السلام حکایت فرماید:

روزی رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله ، در محلی نشسته بود و من به همراه عده ای ، اطراف آن حضرت حضور داشتیم ، که ناگهان شخصی از طرف یکی از دختران حضرت رسول آمد و گفت : دخترتان گوید: فرزندم سخت بیمار و در حال مرگ قرار گرفته است ؛ چنانچه ممکن باشد تشریف آورید و مرا کمک نمائید.

حضرت رسول صلوات اللّٰه علیه فرمود: برو، به دخترم بگو: آنچه را خداوند داده و آنچه را بگیرد همه از برای اوست و هر انسانی که در این دنیا آمده ، باید روزی از این دنیا برود. آن شخص پیام حضرت را برای دخترش برد و پس از لحظاتی باز گشت و گفت : یا رسول اللّٰه ! پیام شما را رساندم ؛ لیکن دخترتان اظهارداشت : این فرزند از جان خودم عزیزتر است ، اگر امکان دارد تشریف بیاورید.

پس از آن ، رسول گرامی اسلام صَلَّی اللّٰه علیه و آله حرکت نمود و ما نیز به همراه ایشان رفتیم تا به منزل دختر حضرت رسیده و سپس وارد منزل شدیم.

همین که رسول خدا صلوات الله علیه چشمش به طفل افتاد که در حال جان دادن بود غمگین و گریان شد.

گفتم : یا رسول الله ! ما را از گریه در مرگ افراد نهی می نمایند و آن گاه خودتان گریه می کنید؟!

حضرت فرمود: من شما را از گریه در مرگ عزیزانتان نهی نکرده ام ، بلکه از شیون و داد و فریاد نهی شده اید.

و سپس افزود: بدان که این نوع گریه ، عقده دل را می گشاید و موجب سلامتی و شادابی قلب و روان می گردد.⁽⁴⁷⁾

نماز بر جنازه منافق

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت نموده است:

وقتی عبدالله بن اُبیّ بن سلول یکی از منافقین به هلاکت رسید، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به همراه بعضی از اصحاب خود بر جنازه او حاضر شدند و در مراسم دفن او شرکت نمودند.

عمر بن خطاب که در آن مراسم شرکت داشت لب به اعتراض گشود و گفت : یا رسول الله ! مگر خداوند تو را از حضور بر جنازه منافقین نهی نکرده است که بر قبر آن ها حاضر نشوی ؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله سکوت نمود و پاسخی نفرمود؛ عُمَر اعتراض خود را تکرار کرد.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب اعتراض عمر، چنین اظهار داشت :

وای بر حال تو ! آیا خبر داری که من بر بالین قبر این منافق چنین دعا کردم:

«اللّهُمَّ احْشُ جَوْفَهُ نَاراً، وَ اَمْلَأْ قَبْرَهُ نَاراً، وَ اَعْصِلْهُ نَاراً.»

یعنی ؛ خداوندا! درون - قبر - او را پر از آتش گردان و او را هم نشین با آتش قرار ده.⁽⁴⁸⁾

دیدار از مریض بهشتی

حضرت امیرالمؤمنین ، امام علی علیه السلام حکایت نمایند:

روزی ابوذر غفاری دچار تب و لرز شدیدی شده بود، من به محضر مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم : یا رسول الله ! ابوذر غفاری مبتلا به مرض سختی شده است.

حضرت فرمود: با یکدیگر به عیادت و دیدار او می رویم ، پس من به همراه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حرکت کردم و چون وارد منزل ابوذر غفاری شدیم ، کنار بستر او نشستیم.

پس از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر کرد و فرمود: در چه وضعیتی

هستی ؟

ابوذر عرض کرد: یا رسول الله ! در تب شدید و حالتی که مشاهده می فرمائی به سر می برم

حضرت رسول صلوات الله علیه فرمود: ای ابوذر! گویا تو را در یکی از باغات بهشت می بینم.

و سپس افزود: تو غرق در امور دنیوی و مادی گشته بودی و با این عارضه و ناراحتی که بر تو وارد شده است ، خداوند متعال لغزش ها و خطاهای تو را مورد مغفرت قرار داد؛ پس ای ابوذر! تو را بر این رحمت و مغفرت بشارت باد. (49)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر فرمود: بسیار تعجب می کنم از آن مؤمنی که برای مریضی خود، جزع و ناراحتی می کند؛ چنانچه انسان مؤمن ، موقعیت خود را در پیشگاه خداوند بداند، همانا دوست دارد که همیشه مریض باشد تا مرگ ، او را دریابد و به ملاقات خداوند مهربان برود. (50)

روش همزیستی با دوستان

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرمود:

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله ، ساعات روزانه خود را برای ملاقات با اصحاب تنظیم و تقسیم می نمود و با نظم و با رعایت نوبت افراد، با ملاقات کنندگان مجالست و صحبت می فرمود.

آن حضرت در مجالس ، در حضور اصحاب و دوستان هرگز پای خود را دراز نمی کرد؛ بلکه همیشه در حضور اشخاص ، دو زانو می نشست ؛ و هیچگاه به طور سر پا و زانوهای بالا نمی نشست.

هنگامی که شخصی با حضرت دست می داد و با ایشان مصافحه می کرد، دست خود را نمی کشید و جدا نمی کرد مگر آن که آن شخص ، دست خود را از دست حضرت جدا کند. در هر کجا سائلی را می دید، نا امیدش نمی کرد و اگر چیزی همراه خود نداشت که به او بدهد می فرمود: خداوند، انشاء الله تو را كمك نماید و دعای خیری در حق او می نمود. هرکس با حضرت آشنا، هم نشین و یا هم سفر می گشت ، حضرت نام او را جویا می شد و سؤال می نمود.

و هرکس حضرت را به طعامی دعوت می کرد، قبول می نمود و اگر بر سفره ای حاضر می شد، از غذای آن ها میل می کرد. (51)

همچنین آورده اند:

روزی یکی از اصحاب و دوستان پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله ، که در مدینه منزل داشت ، آن حضرت را به همراه چهار نفر دیگر از یارانش به میهمانی در منزل خود

دعوت کرد.

پیامبر خدا دعوت آن شخص صحابی را پذیرفت ؛ و چون به همراه چهار نفر دیگر به سوی منزل میزبان حرکت کردند، در بین راه يك نفر دیگر نیز به عنوان نفر ششم به ایشان ملحق شد.

هنگامی که آن حضرت با همراهانش نزدیک منزل میزبان رسیدند، پیامبر اکرم صلوات الله علیه به آن شخص ششم فرمود: میزبان تو را دعوت نکرده است ، همین جا منتظر باش تا با صاحب منزل صحبت کنیم و برای تو نیز اجازه ورود بگیریم.

همچنین روایت کرده اند:

هرگاه پیامبر خدا سوار بر مرکب می شد و به سمتی می رفت ؛ اگر در مسیر راه به شخص پیاده ای برخورد می نمود، او را نیز بر مرکب خود سوار می کرد. (52)

چگونگی بیعت زنان با پیامبر خدا

مرحوم علی بن ابراهیم قمی در کتاب خود، پیرامون تفسیر این آیه شریفه قرآن : (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ)... (53) آورده است:

این آیه مبارکه در فتح مکه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد؛ و چون زنان خواستند با پیامبر خدا بیعت کنند حضرت قَدَحی از آب جلوی خود نهاد و دست خود را داخل آن نمود.

پس از آن خطاب به زنان کرد و فرمود: هرکس می خواهد با من بیعت کند، دست خود را داخل این قدح نماید و سپس افزود: من با زنان مصافحه نمی کنم.

این بیعت دو شرط داشت : یکی از طرف خداوند:

(اعَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِيَنَّ وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْ لَادَهُنَّ وَلَا يَأْتَيْنَنَّ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعْنَهُنَّ) (54)؛ این که در اعمال و عبادات به خدا مشرک نباشند، دزدی نکنند، زنا به هر نوعی انجام ندهند، فرزندان خود را به هر دلیل و در هر وضعیتی نکشند، یکدیگر را متهم نسازند و در کارهای نیک و پسندیده با پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مخالفت نکنند.

و دومین شرط از طرف شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که همان تفسیر «معروف» (باشد):

امّ حکیم دختر حارث بن عبدالمطلب دختر عموی پیامبر گفت : یا رسول الله ! معروف چیست ، که نباید در آن تو را مخالفت کنیم ؟

حضرت فرمود: یعنی ، صورت خود را نخرشید، بر گونه های خود چنگ و ناخن نکشید، گیسوان خود را نکنید، یقه لباستان را چاک نزنید، لباس سیاه نپوشید، وایلا نگوئید و زیاد بر بالین قبر ننشینید.

قابل ذکر است که این هفت شرط، آداب و روشی است که آن ها برای مردگان خود انجام می دادند؛ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از زنان عهد و پیمان گرفت که این اعمال را انجام ندهند (55).

ورود به مدینه و خرمای سلمان

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چون روز دوشنبه ، هجدهم ربیع الاول ، وارد مدینه منوره گردید؛ خبر ورودش در بین تمامی اهل مدینه منتشر گردید. سلمان فارسی که در جستجوی حقیقت و دین مبین اسلام بود یکی از یهودیان مدینه او را برای کشاورزی نخلستان خود خریداری کرده بود، چون خبر ورود پیامبر اسلام صلوات الله علیه را شنید طبقی از خرما تهیه کرد و جلوی پیامبر و همراهانش آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤ ال نمود: این ها چیست ؟ سلمان گفت : صدقه خرماها است ؛ چون تازه به این شهر وارد شده اید و غریب هستید، دوست داشتم با این صدقه از شما پذیرائی کنم. پیامبر خدا به همراهان خود فرمود: بسم الله بگوئید و بخورید؛ ولی خود حضرت از آن خرماها تناول ننمود. سلمان با انگشت اشاره کرد و با خود به فارسی گفت : این يك علامت ؛ و سپس طبقی دیگر از خرما آورد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤ ال نمود که این ها چیست ؟ گفت : چون دیدم از خرمائی که به عنوان صدقه آوردم ، میل ننمودی ، این ها را به عنوان هدیه به حضورتان آوردم. در این هنگام ، حضرت به همراهان فرمود: بسم الله بگوئید و بخورید؛ و خودش نیز مشغول خوردن شد. همچنین سلمان با انگشت اشاره کرد و با خود به فارسی گفت : این دو علامت ؛ و سپس اطراف حضرت رسول دور زد. پیامبر خدا پارچه ای را که بر دوش خود انداخته بود برداشت و چون سلمان ، چشمش بر شانه راست به مهر نبوت و خال آن حضرت افتاد جلو آمد و آن را بوسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤ ال نمود: تو کیستی ؟ گفت : من مردی از اهالی فارس هستم که از شهر خود آمده ام ... و تمام جریان خود را بازگو نمود؛ و چون اسلام آورد پیامبر اکرم صلوات الله علیه او را بشارت به سعادت و خوشبختی داد. (56)

رسیدگی به فقراء و نصیحت دلسوزانه

امام جعفر صادق به نقل از پدران بزرگوارش علیهم السلام ، بیان فرماید: پشت منزل و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله جایگاهی به نام صُفّه برای مسلمانان

مهاجری که پناهگاه و منزلی نداشتند، تهیه شده بود، که آن ها حدود چهار صد نفر مرد بودند. حضرت رسول صلوات الله علیه ، روزها از آن ها دلجوئی می نمود و نیز صبحانه و شام آن ها را تهیه و تاعمین می کرد و در اختیارشان قرار می داد. روزی حضرت نزد ایشان آمد؛ و دید که هرکس مشغول کاری است ؛ یکی کفش پاره شده می دوزد، دیگری لباس و پیراهن خود را وصله می کند و ... حضرت به هر يك از آن ها مقدار ده سیر خرما داد، یکی از آن ها از جای خود برخاست و اظهار داشت : یا رسول الله ! آن قدر به ما خرما داده ای که شکم ها و درون ما، در حال آتش گرفتن است.

پیامبر خدا در جواب چنین فرمود: اگر امکانات بیشتری داشتم و می توانستم ، از دیگر غذاها نیز شما را بهره مند می کردم ، ولیکن به شما می گویم که هرکس پس از من زنده باشد، بهره ای کافی از دنیا و نعمت های آن خواهد برد، و از بهترین لباس ها و بهترین منزل ها و ساختمان ها استفاده خواهد کرد. شخصی از آن جمع بلند شد و به آن حضرت عرضه داشت : یا رسول الله ! من به آن زمان و به چنان زندگی علاقه مند هستم ، به بفرما، که آن دوران چه وقت فرا خواهد رسید؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید، ارزش این زمانی که شما در آن به سر می برید، بهتر و برتر از هر زمان دیگری است. سپس افزود: شما مؤمنین چنانچه شکم های خود را از حلال پر کنید، پس میل آن پیدا می کنید که از چیزها و غذاهای حرام نیز استفاده و بهره گیرید. (57)

شجره طوبی و دوستداران

بلال بن حمّامه ، یکی از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حکایت کند: روزی آن حضرت در حال تبسم و خنده بر ما وارد شد و صورت مبارکش همانند ماه تابان نورانی بود.

عبدالرحمن بن عوف از جای خود برخاست و اظهار داشت : یا رسول الله ! این چه نوری است که در چهره و صورت شما نمایان گشته است ؟

حضرت فرمود: بشارتی از طرف خداوند متعال درباره برادر و پسر عمیم علی؛ و دخترم فاطمه زهراء سلام الله علیهما به من رسید بر این که خداوند، فاطمه و علی بن ابی طالب را به ازدواج و نکاح یکدیگر در آورده است و دستور داده تا خازن و مأمور بهشت درخت شجره طوبی را حرکت دهد.

پس شجره طوبی برگ هائی همانند سند و حواله ، به تعداد دوستداران و علاقمندان اهل بیت من بر خود رویانید.

سپس ملائکه ای را در کنار آن درخت به وجود آورد و به هر يك از آن ها یکی از اسناد و

حواله های آن درخت را تحویل داد.

و چون روز قیامت بر پا شود و خلائق ، محشور گردند، صدائی در بین آن جمع شنیده شود و توسط آن ، ملایک به هر يك از دوستان اهل بیت من ، يك برگ از آن اسناد و حواله ها داده می شود، كه برگه ایشان آزادی از آتش جهنم ؛ و جواز ورود به بهشت خواهد بود. پس از آن ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله افزود: علی و همسرش فاطمه ، مردان و زنان مسلمان امت مرا از آتش جهنم نجات داده ؛ و ایشان را وارد بهشت خواهند نمود.⁽⁵⁸⁾

طعامی مختصر و جمعیتی انبوه از کارگران

مرحوم قطب الدین راوندی در کتاب خراج خود حکایتی را ایراد نموده است كه از چندین جهت با اهمیت و ارزنده می باشد:

جابر بن عبدالله انصاری گوید: احزاب و قبیله های عرب بر علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، متحد شدند و تصمیم بر جنگ و مقاتله با آن حضرت را گرفتند، حضرت در این زمینه با اصحاب و یاران خود مشورت نمود.

در این لحظه سلمان اظهار داشت : یا رسول الله ! هنگامی كه دشمن بر شهرهای عجم هجوم آورد، اطراف شهرهای خود را خندق حفر می كنند تا جنگ و ستیز از جوانب مختلف نباشد و دشمن نتواند از هر سو به آن ها هجوم آورد؛ در این هنگام خداوند متعال وحی فرستاد كه پیشنهاد سلمان اجراء گردد.

سپس حضرت رسول ، اطراف شهر مدینه را جهت حفر خندق خط كشید و افراد را به گروه های ده نفره ، دسته بندی نمود و به هر گروه ده ذراع⁽⁵⁹⁾ سهمیه داد تا خندق را حفر نمایند. جابر گوید: پس از گذشت يك روز از حفر خندق به سنگ بسیار بزرگ و سختی برخورد كردیم ، كه برای افراد جابجائی و یا شكستن آن امكان پذیر نبود، رفتیم تا به حضرت این خبر را گزارش دهیم.

ناگاه حضرت را در حالی كه سنگی بر شكم خود بسته و رو به سمت آسمان بر كمر خوابیده بود، مشاهده كردم ؛ و همین كه در جریان پیدایش سنگ قرار گرفت ، حرکت نمود و كنار آن سنگ آمد و مقداری آب ، داخل دهان خود كرد و بر سنگ پاشید؛ و سپس كلنگ را گرفت و ضربه ای در وسط سنگ نواخت كه جرقه ای از آن ظاهر گشت و از نور آن ، تمام ساختمان ها و شهرهای یمن مشاهده گردید.

بعد از آن ضربه ای دیگر كوبيد كه مسلمان ها از نور جرقه آن ، شهرها و ساختمان های عراق و فارس را دیدند؛ و چون سومین ضربه را زد، سنگ شكست و متلاشی گردید؛ پس از آن ، حضرت خطاب به مسلمان ها كرد و فرمود: در هر جرقه چه دیدید؟ وقتی مسلمانان مشاهدات خود را مطرح كردند، آن حضرت فرمود: آنچه را مشاهده نمودید، خداوند برای شما می گشاید و در قلمرو مسلمین قرار می گیرد.

سپس جابر افزود: ما در منزل حدود يك من جو و يك گوسفند مادّه داشتیم ، به خانه آمدم و به همسرم گفتم : رسول خدا صلی الله عليه و آله را دیدم که از گرسنگی ، سنگی بر شکم خویش بسته بود، بر خیز تا جوها را آرد کنیم و نان بپزیم ؛ و گوسفند را سر ببریم و آبگوشتی تهیه کنیم و ایشان را دعوت نمائیم.

همسرم گفت : برو حضرت را آگاه ساز و چنانچه اجازه فرمود بیا تا تا طعامی را برای ایشان مهیا سازیم ؛ و چون نزد حضرت آمدم و جریان را بازگو کردم ، فرمود: در منزل چه داری ؟ عرضه داشتم : حدود يك من جو و يك گوسفند مادّه آماده داریم.

فرمود: آیا با همراهانم بیایم و یا تنها؟

و من چون دوست نداشتم بگویم که شما تنها تشریف بیاورید، گفتم : با هرکس که دوست دارید تشریف فرما شوید؛ و فکر کردم که فقط علیّ بن ابی طالب علیه السلام را به همراه می آورد. بنابر این به خانه برگشتم و به همسرم گفتم : رسول خدا صلوات الله عليه تشریف می آورد، تو جوها را آماده کن و من هم گوسفند را؛ همین که طعام آماده شد، نزد حضرت آمدم و اظهار داشتم : یا رسول الله ! غذا آماده است.

سپس پیامبر خدا کنار خندق ایستاد و با صدای بلند فرمود: ای مسلمان ها! جابر بن عبدالله انصاری را برای صرف غذا اجابت نمائید.

پس تمام کارگرهای مهاجر و انصار حرکت کردند و در بین راه ، هر مسلمانی را که می دیدند، او را نیز همراه خود می آوردند.

من با خود گفتم : این جمعیت انبوه را نه منزل ما گنجایش دارد و نه طعام مختصر کفایت می کند، لذا سریع به منزل آمدم و خبر حرکت آن جمعیت انبوه را برای همسرم گزارش دادم ؛ همسرم در پاسخ گفت : آیا پیامبر خدا را از مقدار طعام آگاه ساخته ای ؟

گفتم : بلی ، پس همسرم اظهار نمود: هیچ ناراحت نباش و حضرت می داند که چه کند. وقتی آن جمعیت جلوی منزل رسیدند، حضرت دستور داد تا همه افراد بیرون منزل بنشینند و خود حضرت به همراه علیّ علیهما السلام ، وارد شد و نگاهی در تنور نان کرد و آب دهان خود را داخل تنور انداخت و سر دیگ غذا را برداشت و نگاهی در آن نمود.

سپس به همسرم فرمود: نان ها را یکی ، یکی از تنور درآور و به من بده ؛ و چون حضرت یکی از نان ها را گرفت و با حضرت علیّ علیه السلام آن را تکه تکه کردند و داخل ظرف ریختند تا پُر شد و مقداری گوشت و آبگوشت روی آن ریخت و فرمود: افراد ده نفر، ده نفر وارد شوند.

و من در کمال حیرت مشاهده می کردم که افراد می آمدند و از آن طعام میل می کردند سیر می شدند و از غذا چیزی کم نمی شد، بعد از آن که تمامی افراد غذا خوردند و رفتند، فرمود: بیایید خودمان هم بخوریم ، پس من با حضرت رسول و علیّ، سلام الله علیهما از آن غذا

خوردیم ؛ و چون خواستیم از منزل بیرون رویم به برکت حضرت چیزی از غذا کم نشده بود. (60)

توبه نبیره شیطان و ارتباط با انبیاء

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم حکایت فرماید:

روزی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در بین کوه های مکه قدم می زد، چشمش افتاد به مردی بلند قامت ، به او فرمود: تو از جنیان هستی ، اینجا چه می کنی ؟ گفت : من هام فرزند هیثم فرزند قیس فرزند ابلیس هستم.

حضرت فرمود: بین تو و ابلیس دو پدر فاصله است ؟

گفت : آری ؛ فرمود: چند سال عمر کرده ای ؟

پاسخ داد: به مقدار عمر دنیا، آن روزی که قابیل ، هابیل را کشت ، من نوجوان بودم و می شنیدم که آن دو چه می گویند؛ و کار من این بود که بین افراد تفرقه و دشمنی ایجاد می کردم ، و بر بام خانه ها و سر دیوارها می رفتم و شور و شیون به راه می انداختم ، و سعی داشتم که افراد صله رحم نکنند، نیز خوراک و طعام انسان ها را فاسد می گرداندم.

حضرت رسول صلوات الله علیه فرمود: کارهای بسیار زشت و خطرناکی را انجام داده ای.

هام گفت : مدتها است توبه کرده ام و توسط حضرت نوح علیه السلام هدایت گشتم و سوار کشتی او شدم ، من همراه حضرت هود علیه السلام ، در مسجد هنگام عبادت با دیگر مؤمنین حضور داشتم ، و با حضرت ایلیاس علیه السلام در جریان ریگ های بیابان بودم ؛ و آن هنگامی که خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش بیندازند حضور داشتم ؛ و چون خواستند حضرت یوسف علیه السلام را به چاه افکنند کنارش بودم ، او را در بغل گرفته و آهسته در چاه نهادم ، همچنین در زندان ، مونس و همدم او بودم.

و نیز مدتی با حضرت موسی علیه السلام بودم و مقداری از تورات را به من تعلیم نمود و فرمود: چنانچه حضرت عیسی را ملاقات کردی ، سلام مرا به او برسان ، و حضرت عیسی علیه السلام مقداری از انجیل را به من تعلیم داد و سپس فرمود: سلام مرا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله برسان.

پس یا رسول الله ! سلام حضرت عیسی بر تو باد.

رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: سلام خدا بر او باد و نیز سلام بر تو که سلام رسان

هستی ، ای هام ! چنانچه خواسته ای داری ، بگو؟

هام گفت : آرزوی من آن است که خداوند تو را برای هدایت و نجات امت نگه دارد و این که امت ، صادقانه مطیع وصی و خلیفه ات باشند، چون که امت های گذشته به جهت مخالفت و دشمنی با اوصیای پیغمبرانشان هلاک شدند و تقاضای دیگر من آن است که مقداری از قرآن را به من بیاموزی تا در نماز بخوانم.

حضرت رسول به امام علیّ علیهما السلام فرمود: یا علیّ! هام را تعلیم ده و با او مدارا کن. هام اظهار داشت: یا رسول الله! این شخص کیست؟ تا همدم او باشم، چون جنیان فقط تابع پیغمبر و یا خلیفه او هستند.

حضرت فرمود: ای هام! خلیفه دیگر انبیاء چه کسانی بودند؟ گفت: خلیفه آدم فرزندش شیث بود، خلیفه نوح سام، خلیفه هود یوحنا پسر عموی هود بود و خلیفه ابراهیم اسماعیل، خلیفه اسماعیل اسحاق، خلیفه موسی یوشع، خلیفه عیسی شمعون، و این ها خلیفه پیغمبران خود گشتند، چون زاهدترین افراد نسبت به دنیا و راغب ترین آن ها در آخرت بودند.

پیامبر خدا فرمود: در کتاب های آسمانی چه کسی خلیفه من معرفی شده است؟ گفت: در تورات، شخصی به نام ایلیا (ذکر شده؛ پس حضرت فرمود: این شخص، همان ایلیا (است؛ و یکی از نام های دیگر او، حیدر است.

سپس هام بر حضرت علیّ علیه السلام سلام کرد. پس از آن حضرت علیّ علیه السلام بعضی از سوره های قرآن را به هام نبیره شیطان تعلیم نمود. (61)

صدقه و افعی همراه یهودی

حضرت ابا عبدالله، امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید: روزی پیامبر عالی قدر اسلام، حضرت رسول صلی الله علیه و آله، در جمع اصحاب و یاران خود نشسته بود، که يك نفر یهودی از نزدیکی حضرت و اصحابش عبور می کرد، خطاب به رسول خدا کرد و گفت: سام عليك. رسول خدا، در پاسخ به آن یهودی اظهار نمود: و عليك. بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله! یهودی آرزوی مرگ برای شما کرد و گفت: سام عليك، یعنی؛ مرگ بر تو باد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز همانند او جوابش را پاسخ دادم؛ و سپس افزود: این مرد یهودی امروز به وسیله مار سیاهی افعی کشته خواهد شد. و چون عصر همان روز فرا رسید، یهودی در حالی که مقداری هیزم با طناب بسته بود و آن ها را جهت فروش بر پشت خود حمل کرده بود از بیابان بازگشت، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در همان محلّ با عده ای از همان افراد نشسته بود که چشمشان بر آن یهودی افتاد، حضرت به او فرمود: بار هیزم را زمین بگذار، همین که هیزم ها را زمین نهاد و طناب را باز کرد، مار بزرگی را در بین هیزم ها بی حال و بی حسّ مشاهده کرد.

حضرت به او خطاب کرد و فرمود: امروز چه کار خیری کرده ای؟ گفت: کاری نکرده ام، مگر آن که دو عدد نان همراه خود داشتم یکی از آنها را خوردم و دیگری را به فقیری صدقه

دادم.

حضرت رسول فرمود: خداوند متعال ، بلا را به وسیله آن صدقه از تو برطرف کرد و پس از آن اظهار داشت : صدقه انواع بلاها را از انسان برطرف می گرداند.
سپس یهودی اسلام را پذیرفت و شهادتین را بر زبان خود جاری نمود؛ و مسلمان شد⁽⁶²⁾.

مسابقه و کشتی با چوپان

حضرت رسول صلی الله علیه و آله مدتی پس از آن که به رسالت و نبوت مبعوث شد، روزی از شهر مکه به سوی ابطح خارج گشت ، در بین راه چوپانی بیابان نشین را دید که مشغول چرانیدن گوسفندان خود می باشد.

و این چوپان در بین افراد آن منطقه از جهت زور و نیروی جسمی مشهور بود، همین که آن حضرت نزدیک او رسید، چوپان عرضه داشت : آیا حضری با من کشتی بگیری و زور آزمائی کنیم ؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله اظهار نمود: تو قدرت و توان مسابقه با مرا نداری ، چوپان اظهار داشت : قول می دهم اگر من برنده نشدم يك گوسفند برای تو باشد.
حضرت پذیرفت و چون با یکدیگر کشتی گرفتند پیامبر خدا صلوات الله علیه ، چوپان را بر زمین زد و در مسابقه کشتی برنده گردید، چوپان از جای خود برخاست و گفت : آیا حاضر هستی يك بار دیگر با هم کشتی بگیریم ؟
حضرت فرمود: مطمئن باش که تو برنده نمی شوی.
چوپان با غرور تمام گفت : اگر تو برنده شدی ، يك گوسفند دیگر از گوسفندان من برای تو باشد.

پس يك بار دیگر آن دو نفر مشغول کشتی گرفتن شدند؛ و چوپان تمام نیرو و توان خود را به کار گرفت ولی در مقابل آن حضرت نتوانست هیچ کاری انجام دهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره او را بر زمین انداخت.

هنگامی که از جای خود برخاستند، چوپان عرضه داشت : یا رسول الله ! تا کنون کسی نتوانسته بود در مقابل قدرت من دوام بیاورد مگر تو، پس حق با تو است ، اکنون اسلام خویش را بر من اعلان نما.

و چوپان ، قهرمان شکست خورده ، مسلمان شد حضرت دو گوسفند خود را به او بخشید و رفت.⁽⁶³⁾

هیزم ها و مقدار گناهان

محدثین و مؤرخین به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کرده اند:
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به همراه عده ای از اصحاب خود به بیابان کویری بدون گیاه و درخت رهسپار شدند.

هنگامی که به آن جا رسیدند، رسول خدا به همراهان خود دستور داد هر کدام مقداری هیزم بیاورید.

اصحاب گفتند: یا رسول الله! در این بیابان کویر که چوب و هیزم پیدا نمی شود.

حضرت فرمود: هر يك از شما به هر مقدار که می تواند باید هیزم بیاورد.

امام صادق علیه السلام افزود: اصحاب حضرت رسول همه پراکنده شدند، بعد از گذشت ساعتی، هر يك مقداری هیزم پیدا کرده، آوردند و در حضور حضرت ختمی مرتبت روی هم ریختند؛ و در نتیجه مقدار بسیار زیادی هیزم روی هم انباشته گردید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نگاهی نمود و اظهار داشت: بدانید که گناهان نیز به همین شکل زیاد و روی هم انباشته می گردد، سپس آن حضرت به عنوان موعظه و نصیحت، خطاب به حاضرین نمود و فرمود:

مواظب حرکات خویش باشید و حتی از گناهان کوچک نیز خود را برهانید، (چون ذره، ذره جمع گردد و انسان را روسیاه می گرداند).

و سپس افزود: بدانید که تمام حرکات شما چه کوچک و چه بزرگ مورد توجه خداوند متعال است و همه آن ها در نامه اعمال ثبت می گردد، همان طوری که خداوند در قرآن حکیم فرموده است: ما تمامی اعمال و کارهای شما را محاسبه خواهیم کرد.⁽⁶⁴⁾

عبادت همراه با ولایت

سلمان فارسی حکایت می نماید:

روزی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه شخصی بیابان نشین از طایفه بنی عامر وارد شد؛ و پس از سلام اظهار داشت: یا رسول الله! مأموری از سوی حضرتعالی آمد و ما را به اسلام و نماز، روزه و جهاد در راه خدا دعوت کرد و چون دیدیم کارهای خوب و پسندیده ای است پذیرفتیم.

سپس آن مأ مور، ما را از زنا، دزدی، غیبت، تهمت و دیگر کارهای زشت نهی کرد و ما نیز اجتناب کردیم.

پس از آن گفت: واجب است که دوستدار دامادت - و پسر عمویت علی بن ابی طالب باشیم، علّت آن چیست؟

آیا آن هم عبادت است؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: به پنج علّت واجب است دوستدار و تابع او باشید: اول آن که بعد از جنگ بدر نشسته بودم که جبرئیل امین نازل شد و اظهار داشت: خداوند، سلام می رساند و می فرماید: کسی را دوست ندارم، مگر آن که دوستدار علی باشد و کسی را دشمن ندارم مگر آن که دشمن او باشد.

دوم آن که در جنگ احد بعد از دفن عمویم حمزه نشسته بودم که جبرئیل آمد و گفت: خداوند

می فرماید: نماز را جز بر بیماران ؛ و روزه را جز بر بیماران مریض و مسافران ؛ و حج را جز بر فقراء و مستمندان ، و زکات را جز بر تهی دستان واجب کردم. ولیکن دوستی علی بن ابی طالب را بر تمامی افراد مکلف ، در هر حالی که باشند، واجب نموده ام.

سوّم آن که خداوند متعال برای هر چیزی سیّد و سروری قرار داد، مانند آن که قرآن را سرور تمامی کتاب های آسمانی ؛ و جبرئیل را سرور ملائک ؛ و مرا سرور تمامی پیامبران ؛ و علی را سرور همه اوصیاء قرار داد، پس دوستی من و دوستی علی، سرور تمامی عبادات و طاعات خواهد بود.

چهارم آن که خداوند محبّت علی را در قلب مؤ منین مستقرّ نموده است. پنجم آن که جبرئیل خبر داد که روز قیامت ، جایگاه من و علی کنار عرش الهی خواهد بود. (65)

خیانت يك زن

پس از آن که قضیه جنگ خیبر پایان یافت و اموال خیبر به عنوان غنیمت ، طبق دستور پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بین مسلمین تقسیم گردید، يك زن یهودی به نام زینب دختر حارث که دختر برادر مَرَحَب باشد برّه ای کباب شده را به عنوان هدیه تقدیم آن حضرت و همراهانش کرد.

زن یهودی پیش از آن که برّه را تحویل دهد از اصحاب سؤ ال کرد که پیغمبر خدا کجای گوسفند را بهتر دوست دارد؟ اصحاب در جواب آن زن ، اظهار داشتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، دست آن را بهتر از دیگر اعضایش دوست دارد.

پس آن زن یهودی تمامی برّه را آغشته به زهر نمود، مخصوصا دست آن را بیشتر به زهر آلوده کرد و جلوی حضرت و یارانش نهاد. حضرت مقداری از دست برّه را تناول نمود و سپس به اصحاب خود فرمود: از خوردن آن دست بکشید، زیرا که گوشت این برّه مسموم است. پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن زن یهودی را احضار کرد و به او فرمود: چرا چنین کردی ؟

او در جواب گفت : برای آن که من با خود گفتم : اگر این شخص پیغمبر باشد به او آسیبی نمی رسد وگرنه از شرّ او راحت می شویم.

و چون حضرت سخنان او را شنید، او را بخشید. ولی پس از آن جریان ، حضرت به طور مکرّر می فرمود: غذای خیبر مرا هلاک ؛ و درونم را متلاشی کرده است. (66) روایات در چگونگی شهادت و مسموم شدن آن حضرت متفاوت است ، لیکن آنچه در تاریخ و

احادیث آمده است و به طور قطعی از آن استفاده می شود این است که حضرت به وسیله زهر مسموم و به شهادت رسید.

در برخی از کتب وارد شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: آن دو نفر زن حفصه و عایشه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مسموم و شهید کردند. (67)

قبول وصایای رسول خدا

حضرت باقر العلوم علیه السلام حکایت فرماید:

در آخرین روزهای عمر پر برکت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، در همان بیماری و ناراحتی که در اثر زهر وارد شده بود و منجر به شهادت حضرتش گشت ، امام علی علیه السلام کنار بستر رسول خدا حضور داشت و سر مبارك آن حضرت را بر زانوان خود نهاده بود.

و مهاجرین و انصار در منزل آن حضرت حضور داشتند و برخی از ایشان اطراف بستر آن بزرگوار حلقه زده بودند که ناگهان چشم های نازنین خویش را گشود و خطاب به جانشین خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد و فرمود: برادرم ! آیا وصیت مرا می پذیری ؟ و وعده ها و توصیه های مرا انجام می دهی ؟

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ ، اظهار داشت : بلی ، یا رسول الله ! و شروع به گریستن کرد به طوری که از شدت گریه و غم و اندوه نزدیک بود بیهوش گردد. پس از آن رسول الله صلی الله علیه و آله به بلال فرمود: ای بلال ! شمشیر و کلاه خود و زره و اسب و شتر و پارچه ای که در هنگام عبادت بر شکم خود می بستم بیاور. پس بلال حبشی دستور حضرت را اطاعت کرد و آن وسایل را به حضور ایشان آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی ! این وسایل و اسباب ، مختص تو است ، آن ها را بردار و به خانه ات ببر، که پس از من بر تو مضایقه نکنند.

لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن وسایل را برداشت ؛ و در حضور حاضران بر چشم و سر خود مالید و سپس آن ها را به خانه خود برد. (68)

چگونگی وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

محدثین و مؤرخین به نقل از حضرت باقر العلوم علیه السلام حکایت کرده اند: هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت ، شخصی اجازه ورود بر آن حضرت را خواست ؛ و امام علی علیه السلام از منزل رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمد و به آن شخص فرمود: چه حاجتی داری ؟

آن شخص عرض کرد: می خواهم به حضور رسول خدا وارد شوم.

امام علی علیه السلام اظهار نمود: چون حضرت سخت بیمار می باشد، اکنون نمی توانی به

حضور حضرتش بررسی ، خواسته ات را به من بگو؟

آن شخص عرض کرد: چاره ای نیست مگر آن که بر ایشان وارد شوم ، علیّ علیه السلام به درون منزل مراجعت نمود و از پیغمبر خدا صلیّ الله علیه و آله برای ورود آن شخص ، اجازه خواست و حضرت رسول اجازه فرمود.

هنگامی که آن شخص وارد منزل گردید و کنار بستر حضرت نشست اظهار داشت : ای پیامبر خدا! من مأمور الهی برای شما هستم.

پیامبر اکرم صلیّ الله علیه و آله فرمود: از کدام دسته ای ؟

آن شخص پاسخ داد: من ملك الموت می باشم ، خداوند تو را مخیر ساخته است بین این که ملاقات خدا و مرگ را بپذیری و یا آن که در دنیا باقی بمانی.

حضرت رسول صلوات الله علیه فرمود: مرا مهلت بده تا جبرئیل نازل گردد و با او مشورت نمایم ؛ چون جبرئیل نازل شد، عرض کرد: ای محمد! آخرت برای تو بهتر خواهد بود.

و لذا حضرت رسول صلیّ الله علیه و آله ملاقات با خدا و ترك دنیا را برگزید.

جبرئیل از عزرائیل تقاضا نمود: عجله نکن و اندکی صبر نما تا من به سوی پروردگارم بروم و مراجعت نمایم.

عزرائیل اظهار داشت : خیر، اجازه ندارم و در همان لحظه روح مقدّس آن حضرت به ملکوت اعلیّ پرواز نمود.⁽⁶⁹⁾

كمك دهنده های نورانی

آخرین سفیر و رسول الهی ، حضرت محمد بن عبدالله صلیّ الله علیه و آله ، در آخرین روزهای عمر پر برکت خود، خلیفه اش امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام را کنار بستر خویش خواند و پس از توصیه هائی پیرامون مسائل مهمّ در امور مختلف ، فرمود: یا علی! تنها کسی که مرا غسل می دهد تو هستی.

حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السلام اظهار داشت : فدایت گردم ! آیا من به تنهائی توان غسل دادن جسد مطهّر شما را دارم ؟

رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا به این موضوع دستور داد و او هم از خداوند متعال چنین دستوری را گرفته بود.

حضرت علیّ علیه السلام اظهار داشت : یا رسول الله ! چنانچه به تنهائی توان غسل شما را نداشتم ، آیا مجاز هستم که از شخص دیگری كمك بگیرم ؟

در این موقع جبرئیل علیه السلام به پیامبر خاتم خطاب کرد: ای محمد! به علیّ بفرما :که خدایت تو را سلام می رساند و دستور می دهد: خودت باید پسر عمویت رسول خدا را غسل دهی.

و این سنّت الهی است که پیغمبر را فقط خلیفه او غسل می دهد.

پس از آن پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای علی! توجّه داشته باش که تو تنها خواهی بود؛ زیرا کمک دهندگانی از طرف خداوند رحمان خواهند آمد تا تو را در غسل من یاری نمایند و آن ها بهترین یار و یاور می باشند.

حضرت علیّ علیه السلام سؤ ال نمود: یا رسول اللّٰه ! فدایت کردم ! آن نیروهائی که مرا در این امر کمک می نمایند، چه کسانی هستند؟

پاسخ داد: جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل ، ملك الموت ، اسماعیل ماعمر بر آسمان دنیا، ایشان در غسل من ، تو را کمک خواهند نمود.

پس در این هنگام ، حضرت علیّ علیه السلام جهت تواضع در پیشگاه مقدّس الهی ، سر به سجده نهاد و عرضه داشت:

«الحمد لله الَّذی جعل لی اءعوانا و إخوانا، هم امناء الله تعالی»

یعنی ، شکر و سپاس خداوندی را که برای من در غسل پیامبرش یارانی می فرستد که اعمینان عرش اویند. (70)

رثاء در رحلت رسول گرامی اسلام صَلَّی اللّٰه علیه و آله وسلّم

ای دل بیا که موسم آه و فغان رسید

یعنی عزای خاتم پیغمبران رسید

اسلام ، خوار و عزّت ایمان به باد رفت

از این مصیبتی که به اسلامیان رسید

عالم به چشم مادر گیتی چو شام شد

چون روز رحلت پدر اُمّتان رسید

دودی ز آه مردم یثرب بلند شد

بر صورت منور کرّوبیان رسید

ز افلاکیان گذشته مگر گرد این مال

بر دامن جلال خدای جهان رسید

واحسرتا که حضرت زهرا یتیم شد

از ماتم پدر به لبش نیمه جان رسید (71)

یا رحمةً للعالمین

دل ها برای تو غمین

بستی تو چشم از ما سوی

گوئی که نازل شد بلا

بقیة الله ، آجرك الله

رفتى و امت شد یتیم

زهراء ز ماتم دل دو نیم

بودى تو در رنج و الم

تا دین نگردد بیش و کم

بقیة الله ، آجرك الله

حق ممثّل مرتضى

خانه نشین شد از جفا

ببین علیّ تنها شده

هم راز او زهرا شده

بقیة الله ، آجرك الله

کرده سکوتی جانگداز

در آن زمانِ فتنه ساز

جز این علیّ راهی نداشت

جز فاطمه یاری نداشت

بقیة الله ، آجرك الله

بشکسته سنگرِ علیّ

پهلوی همسر علیّ

صبرى نما یا مصطفی

بینی ، حسین و کربلا

بقیة الله ، آجرك الله (72)

پنج درس آموزنده و ارزنده

- 1 روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمع عده ای از اصحاب خود فرمود:

خداوند متعال ، هفت هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند، من و علیّ و فاطمه و حسن و

حسین علیهم السّلام -، را آفریده است.

یکی از اصحاب به نام معاذ بن جبل سؤ ال کرد: در این مدّت زمان طولانی کجا و در چه

حالی بودید؟

حضرت فرمود: در پیشگاه عرش الهی ، مشغول تسبیح و حمد و ثنای خداوند سبحان بودیم. (73)

2 روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر گروهی از انصار که در یکی از خانه هایشان اجتماع کرده بودند، وارد شد و پس از سلام بر آن ها، فرمود :

در چه حالتی هستید؟

پاسخ دادند: مؤ من هستیم ، حضرت فرمود: آیا بر ادّعی خود دلیل و برهانی هم دارید؟ گفتند: بلی ، در حال رفاه و نعمت ، شکر و سپاس خدا گوئیم و در حال سختی و مصیبت ، صبور و شکیبا هستیم ، و به آنچه از طرف خداوند به ما می رسد، راضی و خوشنود می باشیم.

حضرت فرمود: بلی ، شما درست گفتید، ثابت قدم باشید. (74)

3 امام علی صلوات الله علیه حکایت فرماید:

هنگامی که جنازه برادرم حمزه را آوردند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به همسران خود دستور داد که برای خانواده اش طعام تهیّه کنند و برای ایشان بفرستند؛ چون آن ها مصیبت دیده اند و حوصله تهیّه غذا را ندارند.

همچنین دستور فرمود: در همین غذائی که برای صاحبان عزا می فرستید؛ شما نیز با آنان ، هم غذا شوید. (75)

4 امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

روزی عمّار یاسر نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله ! من شب گذشته ، جنب شدم و چون آب برای غسل نداشتم ، لباس های خود را در آوردم و سپس روی خاک ها افتادم و در خاک ها غلتیدم تا تمام بدنم خاك مال شود. حضرت تبسمی نمود و اظهار داشت : این کار صحیح نبود و سپس کف دست های خود را بر زمین زد و کف دست راست خود را بر پشت دست چپ و نیز دست چپ را بر پشت دست راست کشید.

و بعد از آن با دو کف دست بر پیشانی خود مسح نمود و افزود: این چنین تيمّم کنید که خداوند دستور داده است. (76)

5 عبدالله بن عباس حکایت کند:

روزی عده ای از فقراء و مساکین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و اظهار داشتند : یا رسول الله ! ثروتمندان ، همانند ما نماز و روزه انجام می دهند و نیز چون ثروت دارند صدقه می دهند و انفاق می کنند؛ ولی ما محروم هستیم و توان انجام این خیرات را نداریم. حضرت رسول فرمود: هنگامی که سلام نماز را گفتید، ۳۳ مرتبه بگوئید: سبحان الله ، و ۳۳ مرتبه الحمد لله ، و ۳۴ مرتبه الله اکبر، و بعد از آن ۳۰ مرتبه لا اله الا الله بگوئید تا تمامی آنچه را که ثروتمندان انجام می دهند، شما هم ثواب آن را دریابید. (77)

چهل حدیث منتخب

1 قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
لَا تُضَيِّعُوا صَلَواتَكُمْ، فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَواتَهُ، حُسِرَ مَعَ قَارُونَ وَ هَامَانَ، وَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ
يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ. (78)

ترجمه:

فرمود: نماز را سبک و ناچیز مشمارید، هر کس نسبت به نمازش بی اعتنا باشد و آنرا سبک و ضایع گرداند همنشین قارون و هامان خواهد گشت و حق خداوند است که او را همراه منافقین در آتش داخل نماید.

2 قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ، فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَاها حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ، عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَ مَحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ، وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ. (79)
فرمود: هر کس قدمی به سوی یکی از مساجد خداوند بردارد، برای هر قدم ثواب ده حسنه می باشد تا برگردد به منزل خود، و ده خطا از لغزش هایش پاک می شود، همچنین در پیشگاه خداوند ده درجه ترفیع می یابد.

3 قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ لانتظارِ الصَّلَاةِ عِبَادَةٌ مَالَمْ يَحْدُثْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْحَدَثُ؟ قَالَ: الْغَيْبَةُ. (80)

ترجمه:

فرمود: نشستن در مسجد جهت انتظار وقت نماز عبادت است تا موقعی که حدیثی از او صادر نگردد.

سؤال شد: یا رسول الله ، منظور از حدیث چیست ؟

ترجمه:

فرمود: غیبت و پشت سر دیگران سخن گفتن.
... 4 بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ يُصَلِّي، فَلَمْ يَتِمَّ رُكُوعَهُ وَ لاسُجُودَهُ، فَقَالَ: نَقَرَ كَنْقَرِ الْغُرَابِ، لئن ماتَ هذا وَ هَكَذَا صَلَواتُهُ لَيَمُوتَنَّ عَلَى غَيْرِ دِينِي. (81)

ترجمه:

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مسجد نشسته بود که شخصی وارد شد و مشغول نماز گشت و رکوع و سجودش را کامل انجام نداد و عجله و شتاب کرد.
حضرت فرمود: کار این شخص همانند کلاغی است که منقار بر زمین می زند، اگر با این حالت از دنیا برود بر دین من نمرده است.

5 قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا اِبْداَرُ، الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَ ما اَصْبَحَ فِيها مُؤْمِنٌ إِلَّا وَ هُوَ حَزِينٌ، وَ كَيْفَ لَا يَحْزَنُ الْمُؤْمِنُ وَ قَدْ اوعَدَهُ اللَّهُ اِنَّهُ وارِدٌ جَهَنَّمَ. (82)

ترجمه:

فرمود: ای ابوذر، دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است، مؤمن همیشه محزون و غمگین می باشد، چرا چنین نباشد و حال آن که خداوند به او - در مقابل گناهان و خطاهایش - وعده مجازات و دخول جهنم را داده است.

6 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ. (83)

ترجمه:

فرمود: بدترین افراد کسی است که آخرت خود را به دنیایش بفروشد و بدتر از او آن کسی خواهد بود که آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد.

7 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : ثَلَاثَةٌ اخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي : اِعْضَالُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ مُضِلَاتُ الْفِتَنِ، وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ. (84)

ترجمه:

فرمود: سه چیز است که از آن ها برای امت خود احساس خطر می کنم:

1 گمراهی، بعد از آن که هدایت و معرفت پیدا کرده باشند.

2 گمراهی ها و لغزش های به وجود آمده از فتنه ها.

3 مشتتهیات شکم، و آرزوهای نفسانی و شهوت پرستی.

8 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجِّلُ عُقُوبَتَهَا وَ لَا تُؤَخِّرُ إِلَى الْآخِرَةِ: عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ، وَ كُفْرُ الْإِحْسَانِ. (85)

ترجمه:

فرمود: عقاب و مجازات سه دسته از گناهان زودرس می باشد و به قیامت کشانده نمی شود: ایجاد ناراحتی برای پدر و مادر، ظلم در حق مردم، ناسپاسی در مقابل کارهای نیک دیگران.

9 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : إِنْ أَعْجَزَ النَّاسُ مِنْ عَجْزِ الدُّعَاءِ، وَ إِنْ أَعْجَلَ النَّاسُ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ. (86)

ترجمه:

فرمود: عاجز و ناتوان ترین افراد کسی است که از دعا و مناجات با خداوند ناتوان و محروم باشد، و بخیل ترین اشخاص کسی خواهد بود که از سلام کردن خودداری نماید.

10 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : إِذَا تَلَاقَيْتُمْ فَتَلَاقُوا بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَافُحِ، وَ إِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِإِلاَسْتِغْفَارٍ. (87)

ترجمه:

فرمود: هنگام بر خورد و ملاقات با یکدیگر سلام و مصافحه نمائید و موقع جدا شدن برای همدیگر طلب آمرزش کنید.

11 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : بِكِرُوا بِالصَّدَقَةِ، فَإِنَّ الْبَلَاءَ لَا يَتَخَطَّاهَا. (88)

ترجمه:

فرمود: صبحگاهان حرکت و کار خود را با دادن صدقه شروع نمائید چون که بلاها و آفت ها را بر طرف می گردانند.

12 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : يُؤْتَى الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ بِالْعَذَابِ، فَإِذَا أُتِيَ مِنْ قَبْلِ رَأْسِهِ دَفَعَتْهُ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ، وَ إِذَا أُتِيَ مِنْ قَبْلِ يَدَيْهِ دَفَعَتْهُ الصَّدَقَةُ، وَ إِذَا أُتِيَ مِنْ قَبْلِ رِجْلَيْهِ دَفَعَتْهُ مَشْيُهُ إِلَى الْمَسْجِدِ. (89)

ترجمه:

فرمود: هنگامی که بدن مرده را در قبر قرار دهند، چنانچه عذاب از بالای سر بخواد وارد شود تلاوت قرآنش مانع عذاب می گردد و چنانچه از مقابل وارد شود صدقه و کارهای نیک مانع آن می باشد.

و چنانچه از پائین پا بخواد وارد گردد، رفتن به سوی مسجد مانع آن خواهد گشت.

13 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا، وَ إِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ: اَعْنِ يَعْفُو الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَ اَعْنِ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُ. (90)

ترجمه:

فرمود: بر شما باد رعایت مکارم اخلاق ، که خداوند مرا بر آن ها مبعوث نمود، و بعضی از آن ها عبارتند از:

کسی که بر تو ظلم کند به جهت غرض شخصی او را ببخش ، کسی که تو را نسبت به چیزی محروم گرداند کمکش نما، با شخصی که با تو قطع دوستی کند رابطه دوستی داشته باش ، شخصی که به دیدار تو نیاید به دیدارش برو.

14 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ وَجَدَ كَسْرَةً أَوْ تَمْرَةً فَأَعْلَفَهَا لَمْ يُفَارِقْ جَوْفَهُ حَتَّى يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ. (91)

ترجمه:

فرمود: هر کس تکه ای نان یا دانه ای خرما در جائی ببیند، و آن را بردارد و میل کند، مورد رحمت و مغفرت خداوند قرار می گیرد.

15 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ. (92)

ترجمه:

فرمود: کسی اظهار تواضع و فروتنی نکرده ، مگر آن که خداوند متعال او را رفعت و عزت بخشیده است.

16 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ اعْتَظَرَ مُعْسِرًا، كَانَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ. (93)

ترجمه:

فرمود: هر کس بدهکار ناتوانی را مهلت دهد برای هر روزش ثواب صدقه در راه خدا میباشد.

17 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَا مِنْ هَذِهِ إِلَّا وَ فِي جَنَاحِهِ مَكْتُوبٌ بِالسَّرْيَانِيَّةِ «آلَ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (94)

ترجمه:

فرمود: هیچ پرنده ای به نام هدهد وجود ندارد مگر آن که روی بال هایش به لغت سریانی نوشته شده است : آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) بهترین مخلوق روی زمین می باشند.

18 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : يَا عَتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ. (95)

ترجمه:

فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که صبر نمودن در برابر مسائل دین و عمل به دستورات آن همانند در دست گرفتن آتش گداخته است.

19 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَقْرُونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَقْرُ الْغَنَمُ مِنَ الذَّنْبِ، إِبْتِلَاهُمْ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: الْأَوَّلُ: يَرْفَعُ الْبَرَكَةَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ، وَ الثَّانِي : سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا، وَ الثَّالِثُ: يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيْمَانٍ. (96)

ترجمه:

فرمود: زمانی بر امت من خواهد آمد که مردم از علماء گریزان شوند همان طوری که گوسفند از گرگ گریزان است ، خداوند چنین جامعه ای را به سه نوع عذاب مبتلا می گرداند:

1برکت و رحمت خود را از اموال ایشان برمی دارد.

2حکفرمائی ظالم و بی مروت را بر آن ها مسلط می گرداند.

3هنگام مرگ و جان دادن ، بی ایمان از این دنیا خواهند رفت.

20 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : الْعَالَمُ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ، وَ إِنْ طَالِبَ الْعِلْمَ يَسْتَغْفِرْ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى حَيْتَانِ الْبَحْرِ وَ هَوَامُّهُ، وَ سُبَاغُ الْبَرِّ وَ أَعْنَامُهُ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ فَإِنَّهُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ إِنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (97)

ترجمه:

فرمود: دانشمندی که بین گروهی نادان قرار گیرد همانند انسان زنده ای است بین مردگان ، و کسی که در حال تحصیل علم باشد تمام موجودات برایش طلب مغفرت و آمرزش می کنند، پس علم را فرا گیرید چون علم وسیله قرب و نزدیکی شما به خداوند است ، و فراگیری علم ، بر هر فرد مسلمانی فریضه است.

21 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ زَارَ عَالِمًا فَكَاعَنَّمَا زَارَنِي ، وَ مَنْ صَافَحَ عَالِمًا فَكَاعَنَّمَا صَافَحَنِي ، وَ مَنْ جَالَسَ عَالِمًا فَكَاعَنَّمَا جَالَسَنِي ، وَ مَنْ جَالَسَنِي فِي الدُّنْيَا اعْجَلَسْتُهْ مَعِيَ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ. (98)

ترجمه:

فرمود: هر کس به دیدار و زیارت عالم و دانشمندی برود مثل آن است که مرا زیارت کرده ، هر که با دانشمندی دست دهد و مصافحه کند مثل آن که با من مصافحه نموده ، هر شخصی همنشین دانشمندی گردد مثل آن است که با من مجالست کرده ، و هر که در دنیا با من همنشین شود، در آخرت همنشین من خواهد گشت.

22 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ أَصَابَ مِنْ إِمْرَأَةٍ نَظْرَةً حَرَامًا، مَلَآ اللَّهُ عَيْنَهُ نَارًا. (99)

ترجمه:

فرمود: هرکس نگاه حرامی به زن نامحرمی بیفکند، خداوند چشم های او را پر از آتش می گرداند.

23 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ تَزَوَّجَ إِمْرَأَةً لِمَالِهَا وَ كَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِحَمَالِهَا رَأَى فِيهَا مَا يَكْرَهُ، وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ. (100)

ترجمه:

فرمود: هر کس زنی را به جهت ثروتش ازدواج کند خداوند او را به همان واگذار می نماید، و هر که با زنی به جهت زیبایی و جمالش ازدواج کند خوشی نخواهد دید، و کسی که با زنی به جهت دین و ایمانش تزویج نماید خداوند خواسته های او را تاعمین می گرداند.

24 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ قَلَّ طَعَامُهُ، صَحَّ بَدَنُهُ، وَ صَفَا قَلْبُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ طَعَامُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَ قَسَا قَلْبُهُ. (101)

ترجمه:

فرمود: هر که خوراکش کمتر باشد بدنش سالم و قلبش با صفا خواهد بود، و هر کس خوراکش زیاد باشد امراض جسمی بدنش و کدورت ، قلبش را فرا خواهد گرفت.

25 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : لَا تُشْبِعُوا، فَيُطْفَأَ نُورُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ. (102)

ترجمه:

فرمود: شکم خود را از خوراك سیر و پر مگردانید، چون که سبب خاموشی نور عرفان و معرفت در افکار و قلب هایتان می گردد.

26 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ تَوَلَّى عَمَلًا وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، فَلْيَتُبَّ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. (103)

ترجمه:

فرمود: هر که ریاست و مسئولیتی را بپذیرد و بداند که اُهلّیت آن را ندارد، در قبر و قیامت جایگاه او پر از آتش خواهد شد.

27 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ، فَقِيلَ: وَ

ما الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟
قَالَ: الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ. (104)

ترجمه:

فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن مؤمنی را که ضعیف و بی دین است ، سؤال شد:
مؤمن من ضعیف و بی دین کیست ؟ پاسخ داد: کسی که نهی از منکر و جلوگیری از کارهای
زشت نمی کند.

28 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : صَدَقَةُ السَّرِّ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ، كَمَا تُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ، وَ تَدْفَعُ
سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْبَلَاءِ. (105)

ترجمه:

فرمود: صدقه ای که محرمانه و پنهانی داده شود سبب پاکی گناهان می باشد، همان طوری که
آب ، آتش را خاموش می کند، همچنین صدقه هفتاد نوع بلا و آفت را بر طرف می نماید.
29 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ، كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ
الذُّنُوبِ، مَخَافَةَ النَّارِ. (106)

ترجمه:

فرمود: تعجب دارم از کسانی که نسبت به خورد و خوراک خود اهمیتی می دهند تا مبدا
مریض شوند ولیکن اهمیتی نسبت به گناهان نمی دهند و باکی از آتش سوزان جهنم ندارند.
30 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : حُبُّ الْجَاهِ وَ الْمَالِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ، كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ
الْبَقْلَ. (107)

ترجمه:

فرمود: علاقه نسبت به ریاست و ثروت سبب روئیدن نفاق در قلب و درون خواهد شد، همان
طوری که آب و باران سبب روئیدن سبزیجات می باشند.
31 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : الْوَلَدُ كِبِدُ الْمُؤْمِنِ، إِنْ مَاتَ قَبْلَهُ صَارَ شَفِيعًا، وَ إِنْ مَاتَ بَعْدَهُ
يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، فَيَغْفِرُ لَهُ. (108)

ترجمه:

فرمود: فرزند برای مؤمن همانند جگر و پاره تن اوست ، چنانچه پیش از او بمیرد شفیع او
می گردد، اگر بعد از او بمیرد برایش استغفار می کند و خداوند گناهانش را می آمرزد.
32 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : حَسِّنُوا اخْلَاقَكُمْ، وَ اعْلُطُوا جِيرَانَكُمْ، وَ اعْكُرُوا نِسَائَكُمْ، تَدْخُلُوا
الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (109)

ترجمه:

فرمود: رفتار و اخلاق خود را نیکو سازید، نسبت به همسایگان با ملاطفت و محبت برخورد
نمائید، زنان و همسران خود را گرامی دارید تا بدون حساب وارد بهشت گردید.

33 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِطُ. (110)

ترجمه:

فرمود: انسان بر روش و اخلاق دوستش پرورش می یابد و شناخته می شود، پس متوجه باشید با چه کسی دوست و همنشین می باشید.

34 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : الصَّدَقَةُ بِعَشْرِ، وَ الْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشَرَ، وَ صَلََةُ الرَّحِمِ بِأَرْبَعَةِ وَ عَشْرِينَ. (111)

ترجمه:

فرمود: پاداش و ثواب دادن صدقه ده برابر درجه ، و دادن قرض الحسنه هیجده درجه ، و انجام صله رحم بیست و چهار درجه افزایش خواهد داشت.

35 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : لَا يَمْرُضُ مُؤْمِنٌ وَ لَا مُؤْمِنَةٌ إِلَّا لَاحَظَ اللَّهُ بِهِ خَطَايَاهُ. (112)

ترجمه:

فرمود: هیچ مؤمن و مؤمنه ای مریض نمی گردد مگر آن که خطاها و لغزش هایش پاک و بخشوده می شود.

36 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ وَقَرَ ذَا شَيْبَةٍ فِي الْأَسْلَامِ اٰمَنَتْهُ اللَّهُ مِنْ فَرَغِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (113)

ترجمه:

فرمود: هر کس بزرگسال مسلمانی را گرامی دارد و احترام نماید، خداوند او را در قیامت از سختی ها و مشکلات در امان می دارد.

37 قَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ اَعْيُنٍ: عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيِّ لِلَّهِ. (114)

ترجمه:

فرمود: تمامی چشم ها در روز قیامت گریانند، مگر سه دسته:

1 آن چشمی که به جهت خوف و ترس از عذاب خداوند گریه کرده باشد.

2 چشمی که از گناهان و موارد خلاف بسته و نگاه نکرده باشد.

3 چشمی که شبها در عبادت و بندگی خداوند متعال بیدار بوده باشد.

38 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْخِيَاءُ، سَادَةُ النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ. (115)

ترجمه:

فرمود: سرور و سیّد مردم در دنیا افراد سخاوتمند خواهند بود، و سیّد و سرور انسان ها در قیامت پرهیزکاران می باشند.

39 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : وَ عَظَنِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مُحَمَّدُ ، اعْجِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ، وَ اَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ. (116)

ترجمه:

فرمود: جبرئیل مرا موعظه و نصیحت کرد: با هر کس که خواهی دوست باش ، بالا خره بین تو و او جدائی خواهد افتاد. هر چه خواهی انجام ده ، ولی بدان نتیجه و پاداش آنرا خواهی گرفت.

40 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَوْ صَانِي رَبِّي بِتَسَعٍ : أَوْ صَانِي بِالْإِخْلَاصِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ ، وَ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ ، وَ الْقَصْدِ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنَى ، وَ أَنْ أَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَنِي ، وَ أَعْطِيَ مَنْ حَرَمَنِي ، وَ أَصِلَ مَنْ قَطَعَنِي ، وَ أَنْ يَكُونَ صُمْتُي فِكْرًا ، وَ مَنْطِقِي ذِكْرًا ، وَ نَظْرِي عِبْرًا. (117)

ترجمه:

فرمود: پروردگار متعال ، مرا به ۹ چیز سفارش نمود: اخلاص در آشکار و پنهان ، دادگری در خوشنودی و خشم ، میانه روی در نیاز و توانمندی ، بخشیدن کسی که در حق من ستم روا داشته است ، کمک به کسی که مرا محروم گردانده ، دیدار خویشاوندانی که با من قطع رابطه نموده اند، و این که خاموشیم اندیشه و سخنم ، یادآوری خداوند؛ و نگاهم عبرت و پند باشد.